

عکس برداری آمبولانس حامل جنازه که عازم احمدآباد بود نیز جلوگیری بعمل آمد، حتی یکی از خبرنگاران را که در خیابان حافظ ایستاده بود و از آمبولانس عکس گرفت به کلانتری بردند و پس از ضبط فیلم درون دوربین عکاسی، او را رها کردند.<sup>(۱)</sup>

مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری مصدق در احمدآباد، به سادگی و با شرکت حدود پنجاه تن از خویشان و یاران و هم‌زمان او، و شماری از اهالی احمدآباد انجام گرفت. دکتر یدالله سجایی و چند کشاورز سالخورده پیکر رهبر جبهه ملی را غسل دادند و کفن کردند. آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی بر جنازه نماز گزارد و در یک تابوت فلزی، در یکی از اطاق‌های طبقه اول ساختمان، به امانت گذاشتند تا بعدها طبق وصیت‌نامه مصدق در جوار شهدای قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ دفن گردد.<sup>(۲)</sup>

دکتر مصدق پنج فرزند داشت (دو پسر و سه دختر). پسران مهندس احمد مصدق و دکتر غلامحسین مصدق که به ترتیب در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۹ درگذشتند. دختران خانم منصوره، همسر دکتر احمد متین‌دفتری در سال ۱۳۵۰ در بازگشت از زیارت مشهد در اثر سقوط هواپیمای مسافری شرکت هواپیمایی ایران در نزدیکی تهران درگذشت. خانم ضیاء‌اشرف همسر بیات، در سال ۱۳۷۳ فوت کرد. خانم خدیجه، کوچک‌ترین فرزند دکتر محمد مصدق، سال‌ها است در بیمارستان بستری است.

۱. همان کتاب، صفحات ۱۵۲-۱۵۵.

۲. تصویر وصیت‌نامه دکتر مصدق پیوست است.



## گفتار پایانی

بررسی ماهیت نهضت ملی ایران و نقش و سهم مصدق در تکوین آن و دستاوردهایش و نیز شهرت او از دیدگاه مردم ایران و جهان پس از مرگش، بویژه در سال‌های دهه ۱۳۵۰، یا در نظر گرفتن گرایش‌های ضد مصدقی و ضد ناسیونالیستی، نیاز به توضیح و تحلیل همه‌جانبه دارد.

پیش از آغاز این بحث، شایسته است یادآور شویم که مصدق نه یک «بت» است و نه ما معتقد به کیش شخصیت هستیم. ما، شخصیت‌ها را به خاطر اعمال و خدماتشان به مردم و میهن خود «ایران» ارج می‌نهیم. اعتقاد به مصدق باید بر اساس اعتقاد به راه و روش او باشد؛ به آوای حق‌طلبانه‌اش؛ پیروی از شیوه کار او در خدمت به مردم ایران؛ به تقوای سیاسی، صداقت در گفتار و کردارش؛ فداکاری و ایثار او در مبارزه برای کسب آزادی و تأمین دموکراسی؛ به پایداری و ایمانش در راه عقیده و تکیه بر افکار عمومی...

دکتر محمد مصدق، یکی از چهره‌های برجسته قرن بیستم به شمار می‌رود که با پشت سر گذاشتن بیش از نیم قرن فعالیت در صحنه سیاست ایران، از دوران نمایندگی مجلس پنجم و ششم در نقش اقلیت، مخالفت با پادشاهی رضاخان سردار سپه، و نیز رهبری اقلیت در ادوار چهاردهم و شانزدهم مجلس شورای ملی در مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری، به عنوان رهبر ناسیونالیست‌های ایران شناخته شده است. مصدق در طول پیکار برای ملی کردن صنعت نفت و در دوران نخست‌وزیری پربارش، بر افکار و اندیشه سیاسی و اجتماعی و سیر تحول فکری جامعه ایران و ملل تحت سلطه استعمار، آثار بزرگ و تعیین‌کننده‌ای برجای

گذاشت.

اعتقاد و احترام به آزادی، بویژه آزادی عقیده و بیان را در تمام اعمال و رفتار و گفتارش، نسبت به مخالفان و نیز در محیط جامعه مرعی می‌داشت و از این حیث، در میان سیاستمداران تاریخ معاصر ایران، نظیر نداشت. مصداق در اولین هفته زمامداریش در نامه‌ای به دستگاه قضایی نوشت: «در جراید کشور آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته شود، هرچه نوشته باشد و هرکه نوشته باشد، به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد.»<sup>(۱)</sup>

مصداق در جلسه علنی ۱۹ آذر ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی، در پاسخ به هتاک‌های جمال امامی خویی، رهبر مخالفان خود که او را «دیکتاتور»، «هوچی» و «قانون‌شکن» خواند، گفت: «... در مملکتی که اقلیت آزاد نباشد، آن مملکت به هیچ وجه ترقی نمی‌کند. اقلیت باید حرف‌های خود را بزند و مردم قضاوت کنند. حالا هم اگر تصور می‌کنید که از من خدمتی ساخته نیست، یک رأی آبی به من بدهید، روی آقایان را می‌بوسم و می‌زوم.»

مصداق در انتخاب همکارانش سختگیر بود و می‌کوشید آنها را از میان افراد خوشنام و تحصیل‌کرده، بخصوص جوانان انتخاب کند و دلبستگی به ارزش‌های اخلاقی را در فرهنگ سیاسی ایران متعالی سازد. دکتر حسین فاطمی، دکتر غلامحسین صدیقی، محمود نریمان، دکتر مهدی آذر، مهندس منصور عطایی، مهندس سیف‌الله معظمی، شمس‌الدین امیرعلایی و مهندس مهدی بازرگان، نمونه‌هایی از این انتخاب بودند. با این همه چند تن از یاران و همکارانش نیمه‌راه از او جدا شدند و یا به صف دشمنان پیوستند.

مصداق در مبارزات سیاسی، چه در دوران نمایندگی مجلس و چه به هنگام نخست‌وزیری، در مقابله با مخالفانش، که اغلب با دربار و سفارت بریتانیا و آمریکا رابطه داشتند، از پشتوانه حمایت مردمی بهره می‌گرفت. او، در برانگیختن اعتماد به نفس و غرور ملی توده‌ها، کم‌نظیر بود؛ با یک پیام مردم را به خیابان‌ها می‌کشاند و با مانورهای غافلگیرکننده، طرح توطئه مخالفان را در مجلس، نقش بر آب می‌کرد. در یک مورد (۴ مهر ۱۳۳۵) هنگامی که اقلیت مجلس برای فلج کردن کار دولت کارشکنی کرد، مصداق بی‌درنگ به میدان بهارستان رفت و خطاب به جمعیتی که در

آنجا اجتماع کرده بودند، گفت: «هرکجا مردم هستند، آنجا مجلس است.» سپس سخنرانی مبسوطی ایراد کرد و مردم را از چگونگی کارشکنی های مخالفان آگاه ساخت.

در همه پرسی مرداد ۱۳۳۲ نیز، به مردم متوسل شد و در نطق رادیویی، خطاب به ملت ایران گفت:

«... در مواردی که بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف حاصل شود و مجلس به صورت یک دستگاه کارشکنی علیه دولت درآید، مجلس منحل می شود. این تنها ملت ایران، یعنی به وجود آورنده قانون اساسی، مشروطیت، مجلس و دولت است که می تواند نظر خود را در این مورد ابراز کند.»<sup>(۱)</sup>

اراده قوی، خزی سرکش، صداقت، نقوای سیاسی، و وابستگی به اصولی که به آن اعتقاد داشت، همراه با سوابق سیاسی گذشته اش، او را مورد احترام و ستایش مردم قرار می داد. فسادناپذیری مصدق، که حتی دشمنانش به آن اذعان دارند، از دیگر ویژگیهای او به شمار می رفت و این خصیصه در جامعه ای که فساد و نادرستی در میان هیأت حاکم امری عادی محسوب می شد، امتیاز بزرگی بود.

مصدق در ادوار نمایندگی پنجم، ششم، چهاردهم و شانزدهم و همچنین در دوره نخست وزیری، از دریافت حقوق و مزایای استحقاقی خودداری کرد و آن را به مؤسسات خیریه اهدا نمود. هزینه مسافرتهای آمریکا و اروپا برای حضور در اجلاس شورای امنیت سازمان ملل و نیز دیوان دادگستری بین المللی در دفاع از حقوق ایران را شخصاً پرداخت.

دکتر مصدق در طول مبارزات سیاسی، از سلاح نفی، تخریب، دروغ و ایجاد آشوب و بلوا، به منظور منحرف ساختن اذهان جامعه و در راستای رسیدن به اهداف شخصی خود، استفاده نکرد. وی مبارزه سیاسی را به مفهوم واقعی آن، در جهت تأمین منافع مملکت و حفظ آزادی و استقلال ایران می خواست. آزادی و استقلال را نیز بدون خلاقیت امکان پذیر نمی دانست.

عملکرد مصدق در زندگی سیاسی اش، چه در نقش اقلیت در مجلس و رهبری مخالفان و چه در دوران نخست وزیری، بیانگر بصیرت، مهارت سیاسی او بود. طرح ممنوعیت دولت ها از مذاکره با شرکتهای خارجی پیرامون امتیازات نفت در

سال ۱۳۲۳، از شاهکارهای سیاسی او بشمار می‌رود. مصداق مبارزه با دولت بریتانیا و خلع ید از شرکت نفت را با چنان مهارت، شافلگیری و سرعتی انجام داد که همه ناظران را شگفت‌زده ساخت.

مصداق تنها یک رهبر سیاسی مصلح، بانفوا و دوراندیش نبود؛ صراحت، شجاعت، هوشمندی و تصمیم‌گیریهای وی در برخورد با مسایل سیاسی، همراه با موقع‌شناسی و نکته‌سنجی، از او سیاستمداری بی‌همتا ساخته بود. رفتار و برخورد جذاب و دلپذیرش، توأم با لطیفه‌گویی‌های تند و تیز و سخنانی‌های هیجان‌انگیزش، که گاه با طعنان عصبی همراه بود، او را در نزد مردم کوچه و بازار، به عنوان یک رهبر صدیق، فداکار و راستگو شناسانده بود.<sup>(۱)</sup>

درستکاری مصداق با صداقتش پیوند داشت؛ او هرگز در مقام رهبری سیاسی و نخست‌وزیری، به مردم کشورش که صادقانه او را دوست می‌داشتند، دروغ نگفت؛ برای حفظ قدرت و ادامه زمامداری، قدمی در راه فریب مردم برنداشت و هیچ‌گاه، بر سر منافع و مصالح کشورش، با بیگانگان سازش نکرد.

اندیشه سیاسی مصداق، از آغاز، بر دو محور اساسی استوار بود: دفاع از استقلال سیاسی ایران و کوشش برای استقرار آزادی و دموکراسی. وی در سراسر زندگی سیاسی خود، برای حصول این دو هدف، تلاش و مبارزه کرد.

مشی سیاست خارجی مصداق، پیروی از سیاست «موازنه منفی» بود، وی در توضیح این سیاست می‌گفت:

«تعقیب سیاست موازنه منفی، هدف من بوده و هست و خواهد بود... [..] از نظر ما، اجنبی، اجنبی است. شمال و جنوب فرق نمی‌کند و موازنه بین آنها، یگانه راه نجات ما است. ما باید خود را به آن درجه از استقلال واقف برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان، محرکمان نباشد. از مسلماتی و آداب‌دانی آن، برای برحق بودن اسلام، نه برای میل این و آن پیروی کنیم و به لوازم آن، فقط از ترس خدا و معاد و نه مقتضیات دینی و سیاسی عمل نماییم. باد شمال و جنوب ما را تلرزاند و در درجه ایمانمان تأثیری ننماید و بطور مصنوعی، یک روز آتش آن را شعله‌ور، و روز دیگر بکلی خاموش نکند.

من، ایرانی و مسلمانم و بر علیه هرچه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند، تا زنده هستم، مبارزه می‌کنم.»<sup>(۲)</sup>

۱. آلون سائین، نفت ایران، صفحه ۲۴۴.

۲. نطق دکتر مصداق در مجلس شورای ملی - ۲۰ شهریور ۱۳۲۴. مجله مذاکرات مجلس، شماره ۱۶۸.

مصداق یک ناسیونالیست بود. کسب استقلال واقعی ایران و حفظ آن در اندیشه او، از اولویت خاصی برخوردار بود. از همین روی مسأله امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران، از دیدگاه او جنبه سیاسی داشت. همه کسانی که با او پیرامون نفت ملی شده ایران، طرف مذاکره بوده‌اند، شکایت داشتند که نمی‌توانستند او را به اهمیت جنبه‌های تجاری و مالی نفت واقف سازند. دکتر جورج مک‌گی، معاون وزارت خارجه آمریکا که در سفر نخست‌وزیر ایران به واشینگتن با او مذاکره طولانی داشته است، می‌گوید:

... هنگامی که درباره قیمت فروش، تخفیف در فروش و لزوم شرکت کارشناسان خارجی برای بهره‌برداری از نفت ایران با مصداق مذاکره می‌کردم، می‌گفت: شما ملتفت قضیه نیستند. این یک مسأله سیاسی است...<sup>(۱)</sup>

مصداق در مذاکراتش با دکتر هنری گریلی، سفیر آمریکا (۷ تیر ۱۳۳۵) در تهران پیرامون حل مسأله نفت، در تأکید به سیاسی بودن نفت، گفت: جناب آقای سفیر! من به شما اطمینان می‌دهم که ما برای استقلال خودمان بیش از نفت اهمیت قایل هستیم.<sup>(۲)</sup>

مصداق انگلیسی‌ها را بزرگترین مانع استقلال ایران می‌دانست، او در زمان نخست‌وزیری خود معتقد بود انگلیسی‌ها، که در همه نهادهای کشور حضور و نفوذ دارند، بر ضد او توطئه می‌کنند. چندی بعد صحت این اعتقادش نیز به ثبوت رسید و بطوری که دیدیم، تحرکات انگلیسی‌ها و کمک آمریکا به کودتاهای ۲۵ و ۲۸ مرداد را بر ضد او شکل داد.

مصداق دربار را یکی از پایگاه‌های عمده بریتانیا می‌دانست. وی با این باور، و نیز اعتماد به دموکراسی و پای‌بندی به نظام مشروطه سلطنتی، تأکید داشت که شاه باید بر اساس مفهوم و موازین مشروطیت، سلطنت کند نه حکومت. ابهام در قانون اساسی و نبودن مرز مشخص بین قوای سه‌گانه، محمدرضا شاه را، که مانند پدرش سودای خودکامگی در سر می‌پروراند ترغیب می‌کرد تا قدرت و اختیارات خود را

1. Ambassador George McGhee, op.cit., pp. 391-392.

2. State Department (SD) June 1951, 78806-2951.

افزایش دهد و این امر به تشدید اختلافات او، با نخست‌وزیرانی مانند مصداق می‌انجامید. ناگفته نماند که برخی از سیاستمداران سنتی که اغلب در مجلس شورا و سنا بودند و منافع خود را در وجود یک شاه مقتدر می‌دانستند، به این اختلافات دامن می‌زدند.

دراختیار گرفتن پست وزارت جنگ - در دور دوم زمامداریش، برای کنترل نیروهای مسلح و تحکیم موقعیت دولت و جلوگیری از توطئه‌های شاه علیه او، نتایج مورد نظر را به‌یاد نیامورد. تشکیل هیأت هشت نفری در اواخر سال ۱۳۳۱ با کارشکنی نمایندگان درباری مواجه شد. باینهمه، مصداق قاطعانه مانع دخالت شاه و خانواده‌اش در امور کشور گردید. خواهر و مادر شاه را که با توطئه‌گران ارتباط و همکاری داشتند، وادار ساخت از ایران خارج شوند. هیچ‌یک از نخست‌وزیران دوران مشروطیت نتوانستند در جلوگیری از مداخله شاه، یا محدود ساختن مداخلات درباریان در امور کشور مانند او موفق گردند.

مصداق در دادگاه نظامی نیز همچنان بر این عقیده خود تأکید کرد که پادشاه مجاز به تخلف از اصول قانون اساسی نظام مشروطه نیست. وی در پاسخ به سؤال رییس دادگاه (سپهبد مقبلی) مبنی بر اصرار فرمان شاه در عزل او گفت:

«... من اگر بالای دار بروم، قبول نمی‌کنم که در مملکت مشروطه، پادشاهی، نخست‌وزیر را عزل کند... اگر این دستخط می‌رفت در هیأت دولت، در آنجا می‌گفتم: این دستخط را اجرا نمی‌کنم.»<sup>(۱)</sup>

مصداق بقای شاه و رژیم سلطنت را منوط به رعایت اصول مشروطیت و قانون اساسی می‌دانست و معتقد بود که پیروزی استبداد سلطنتی، سلطه قدرتهای بیگانه بر کشور را تسهیل خواهد کرد. وی در یکی از سخنرانی‌های خود در مجلس شورای ملی، ضمن مخالفت با تغییر موادی از قانون اساسی به سود سلطنت، به محمد رضا شاه، هشدار داد که «اگر قانون اساسی را رعایت کند، هرگز مجبور به فرار از کشور نخواهد شد...»<sup>(۲)</sup>

دوبار فرار شاه (۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و ۲۶ دی ۱۳۵۷) از ایران، صحت پیشگویی او را به ثبوت رسانید.

۱. مصداق در دادگاه نظامی، جلد ۲، صفحات ۵۹۷-۵۹۸.

۲. مجلس شورای ملی، جلد ۸، خرداد ۱۳۳۲، بیانات دکتر مصداق.



## مشکلات نخست‌وزیری مصدق

مصدق در تمام دوران نخست‌وزیری، بویژه در دور دوم (مرداد ۱۳۳۱ - مرداد ۱۳۳۲) با مشکلات فراوانی روبرو بود که مهمترین آنها، کارشکنی‌های نمایندگان مخالف در مجلس بود که برخی از آنها با دربار و سفارت بریتانیا و حتی سازمان جاسوسی MI-6 همکاری می‌کردند.<sup>(۱)</sup> مصدق که بخش عمده موفقیت‌های سیاسی خود را در پارلمان و رهبری مخالفت با حکومت‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ در چارچوب قانون اساسی کسب کرده بود، اکنون در مقام نخست‌وزیری، مشاهده می‌کرد که مخالفانش در نقش اقلیت، همان شیوه و تاکتیک‌های گذشته او را در مجلس علیه او و دولتش به کار می‌برند: نطق‌های قبل از دستور؛ انتقاد و حمله به دولت؛ جلوگیری از تصویب لوایح پیشنهادی دولت؛ از اکثریت انداختن مجلس؛ سؤال؛ استیضاح و... اما انگیزه‌ها و اهداف او و مخالفانش در این زمینه متفاوتی اساسی داشت؛ مصدق به خاطر کشورش کار می‌کرد، اما مخالفان او اسیر اغراض شخصی و یا سرسپردگی به بیگانه بودند.

استفاده از اختیارات قانونی برای تهیه لوایح مهم و فوری نیز از آسیب‌پذیری او در برابر مجلس نکاست.

مصدق که سالیان دراز به لزوم انتخابات آزاد تأکید داشت و بر این اعتقاد بود که آزادی و دموکراسی جز با تشکیل مجلس شورای ملی و حضور نمایندگان حقیقی مردم تأمین نخواهد شد، نتوانست طرح انتخابات مورد نظر خود را از تصویب مجلس بگذرانند. در انتخابات دوره هفدهم نیز، با همه کوششی که برای جلوگیری از مداخله دربار، ارتش و قدرت‌های متنفذ محلی در امر انتخابات در استان‌ها و شهرستان‌ها به عمل آمد، بسیاری از انتخاب‌شدگان، نمایندگان طبقه سنتی و مخالف دولت بودند. نمونه آشکار آن، دکتر حسن امامی (امام جمعه تهران) نامزد دربار بود که با سفارت بریتانیا ارتباط و همکاری داشت. امامی از مهاباد، شهر سنی‌نشین کردستان، که هرگز قدم به آن نگذاشته بود، با آراء ناچیزی (حدود یکصد رأی) انتخاب گردید. وی در اولین دور رأی‌گیری برای تعیین هیأت

۱. نگاه کنید به: گازیورسکی، کودتای ۲۸ مرداد، صفحات ۱۹ و ۲۲.

رئیس مجلس، به ریاست مجلس هفدهم انتخاب شد.<sup>(۱)</sup>

به رغم آزادی بی سابقه انتخابات دوره هفدهم، بطوری که حتی مخالفان نیز اتهامات چندانی در مورد اعمال نفوذ دولت در آن عنوان نکردند، شماری از نامزدهای ناکام، از شیوه برگزاری انتخابات راضی نبودند. در نتیجه در برخی نقاط انتخابات معوق ماند و از میان ۱۳۶ تن نماینده‌ای که باید انتخاب می شدند، تنها ۷۹ تن به مجلس راه یافتند. مصدق نیز از نتایج حاصل از انتخابات راضی نبود. وی در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۱ از کمیسیون رسیدگی به اعتبارنامه‌های مجلس درخواست کرد اعتبارنامه آن دسته از نمایندگان را که به اعتقاد او، به طرز غیرقانونی به نمایندگی انتخاب شده‌اند، نپذیرد.<sup>(۲)</sup> بالین حال، همه اعتبارنامه‌ها از تصویب گذشت.

### ضعف دستگاه اجرایی

مصدق در طول زمامداری بیست و هشت ماهه خود نتوانست دستگاه اجرایی استواری ایجاد کند. او برای تحکیم اقتدار دولت خود که پایه و اساس آن با تداوم نهضت ملی پیوند داشت، گذشته از پشتیبانی مردم، به اهرم قدرتمندی چون نیروهای مسلح مردمی نیازمند برد؛ اما نیروهای مسلح موجود (ارتش، پلیس و ژاندارمری) خلصت «استعماری» و «توکرمآبی» داشتند و «مردمی» نبودند. هرچند پس از قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ ارتش، ظاهراً زیر فرمان نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی بود، ولی بطورکلی، افسران تن به کنترل غیرنظامیان نمی دادند و شاه را فرمانده خود می دانستند. وضع پلیس و ژاندارمری بستگی به شیوه عمل و طرز تلقی فرماندهان آن داشت و جز موارد استثنایی (ریاست شهربانی سرنیپ افشارطوس و فرماندهی ژاندارمری سرنیپ محمود آمینی) از ارتش تبعیت می کردند. از سوی دیگر به رغم تغییر فرماندهان یگان‌های بزرگ رزمی و تعویض افسران وابسته به شاه با افسران گروه ناسیونالیست، دسته‌بندی‌های محفی در سازمان‌های مختلف نیروهای مسلح به وجود آمده بود که با عوامل بریتانیا و مستشاران نظامی امریکایی ارتباط داشتند و بطوری که مشاهده شد، در کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد علیه دولت مصدق وارد عمل

۱. گزارش سام فال (زایزن شرقی سفارت انگلیس) به وزارت خارجه انگلیس، گفتگو با امام جمعه، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۲، FO 248/1513.  
 ۲. روزنامه اطلاعات، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۱.

شدند. آنهایی هم که جذب اندیشه‌های چپی بودند در عمل نقش خنثی داشتند. اقدامات و تصمیمات دولت در امور داخلی کشور، و نیز مذاکرات برای حل مسأله نفت، در مجلس و از سوی روزنامه‌های مخالف با انواع ایرادها و انتقادهایی روبرو می‌شد. مخالفان با برخورداری از حمایت دربار و در مواردی با پشتیبانی سفارت بریتانیا و عوامل آن، به همان شیوه مبارزاتی مصدق در گذشته، از مجلس به صورت پایگاه مناسبی برای تضعیف و در نهایت سقوط دولت استفاده می‌کردند. از دیدگاه مصدق، اگر مخالفان موفق می‌شدند در پارلمان بوسیله استیضاح و رأی عدم اعتماد به دولت، او را ساقط کنند، توصل به کودتا لزوم پیدا نمی‌کرد ولی ضربه مهلکی به اصالت نهضت ملی ایران وارد می‌شد. با اینهمه، اقدام مصدق به انجام رفراندوم، از سوی مخالفان داخلی و نیز لندن - واشینگتن، به عنوان اقدامی بر علیه قانون اساسی تعبیر گردید و روند کودتا را شتاب بخشید.

### مشکلات ایجاد احزاب سیاسی

طرفداران دولت مصدق یعنی قشر کوچکی از روشنفکران و تحصیل‌کردگان که به صورت احزاب ملی، روزنامه‌نگاران و دانشگاهیان در حول و حوش او بودند، سعی داشتند حمایت قشرهای بزرگتری را کسب کنند. اغلب تحصیل‌کردگان و بخش قابل توجهی از دانشگاهیان، کارکنان دولت و نیز عمده کارگران کارخانه‌ها در سراسر کشور عضو حزب نوده بودند و یا از آن هواخواهی می‌کردند. این جماعت که نیروی قابل توجهی بود، بطور کلی علیه نهضت و حکومت مصدق عمل می‌کرد. بدین ترتیب هواخواهان مصدق را گروههایی نامدوّن، بدون ایدئولوژی و انسجام ملی، بدون درک عمیق و وفاداری و پایداری نسبت به اهداف نهضت ملی، و گاه سیاست باز و دل‌خوش به درگیری مبارزاتی و رضایت وجدان خود و یا مایل به احراز پست و مقام، تشکیل می‌دادند. اینها، همراه با مشکلاتی که شمردیم، در مجموع عواملی بودند که تا حدود زیادی بیانگر ناکامی مصدق در تشکیل و ایجاد یک حزب بود.

طی سال‌های چهار دهه بعد نیز معلوم شد که ایجاد احزاب فراگیر و مردمی در ایران با چه دشواری‌هایی روبرو است. افزون بر اینها، چنین به نظر می‌رسد که فرهنگ سیاسی مردم ایران هنوز برای تشکیل احزاب و جمعیت‌های سیاسی گسترده و منسجم که بتوانند دیگر ملل پیشرفته جهان با شرایط و امکانات

کافی و در راستای یک برنامه و سیاست مشخص عمل کنند، آمادگی ندارد. مصدق سال‌ها بعد (شهریور ۱۳۴۴) در نامه‌ای به دکتر علی شایگان، یکی از همکاران نزدیک و وفادارش به این نکته اذعان کرد و ضمن اظهار خوشوقتی از تشکیل جبهه ملی [دوم]، نسل جوان را امید آینده ایران دانست و نوشت:

... عقب ماندگی ما ایرانیان به علت نداشتن تشکیلات سیاسی و اجتماعی است و این نقیصه سبب شده که ایران عزیز، آزادی و استقلال خود را از دست بدهد. [...] امید و آتیه ایران بسته به اتحاد و مبارزه نسل جوان است.<sup>(۱)</sup>

هرچند جبهه ملی در پیشبرد مبارزه بزرگ ملی شدن، نقش مهمی ایفا کرد، اما به دلایل ضعف تشکیلاتی و ترکیب سازمان رهبری، عدم انسجام و تباین عقیدتی نتوانست به صورت یک سازمان سیاسی فعال درآید. مصدق نیز که مایل نبود و نمی‌توانست به خواست رهبران احزاب و گروههای تشکیل دهنده جبهه ملی جامه عمل بپوشاند و خود را درگیر مناقشات و رقابت‌های فرقه‌ای کند، چند ماه پس از نخست‌وزیری آن را رها کرد، به طوری که از جبهه ملی فقط اسمی باقی ماند.

در چنان اوضاع و شرایطی که مصدق نمی‌توانست روی احزاب و گروههای سیاسی حساب کند، در پیکار بزرگ ضد استعماری که در پیش داشت، تنها چشم امیدش به حمایت خودجوش و استوار مردم بود. مصدق معتقد بود که پایگاه یک شخصیت سیاسی، در سوابق گذشته او، میزان فداکاری، صداقت و شجاعت اخلاقی وی نهفته است، نه از راه تبلیغات مرسوم و جنجال‌برانگیز فرمایشی. او می‌دانست که مردم خادمین مملکت را می‌شناسند و در موقع مناسب به آنها ارج می‌نهند و به سویشان روی می‌آورند و به ندایشان گوش می‌دهند. وی به تجربه دریافته بود که پشتیبانی وسیع مردم از او، بیش از هر چیز بر شخصیت و پیشینه سیاسی اش استوار است، با اینهمه، هیچ‌گاه به شیوه کیش شخصیت و «بت‌سازی» تن در نداد و همواره از خود بزرگ‌نمایی‌های تصنعی بی‌زاری جست و «لعنت فرستاد بر کسانی که در حیات و مماتش از او بتی بسازند» حتی اجازه نداد کوچک‌های را به پادشاه نام‌گذاری کنند.

مصدق از شهرت طلبی نفرت داشت. پس از رسیدن به نخست‌وزیری دستور

صادر کرد رادیو از ذکر القاب و عناوین تشریفاتی خودداری کند.<sup>(۱)</sup> بدینسان راز موفقیت مصدق در جلب پشتیبانی وسیع توده‌های مردم ایران، بیش از هر چیز در پیشینه سیاسی، صداقت، ارتباط بی‌واسطه و پیوسته‌اش با مردم و درست‌کرداری او نهفته بود.

### موضع مطبوعات آمریکا در برابر مصدق

در آغاز مذاکره درباره قرارداد الحاقی بین ایران و شرکت نفت، مطبوعات آمریکا از ادعاهای ایران مبنی بر ناعادلانه بودن قرارداد ۱۹۳۳ جانبداری می‌کردند. این لحن مطبوعات، با سیاست دولت پرزیدنت ترومن که لزوم تجدیدنظر در قراردادهای شرکت‌های نفت آمریکا در خلیج فارس، بویژه قرارداد آرامکو در عربستان را تأکید می‌کرد، هماهنگ بود، اما به محض تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران و اقدام به خلع ید از شرکت نفت در خوزستان، سیاست دولت آمریکا و لحن مطبوعات آن کشور نسبت به دولت مصدق تغییر کرد. زیرا این نگرانی به وجود آمده بود که ملی شدن نفت ایران ممکن است به امتیازات کمپانی‌های نفت آمریکایی و منافع آنها لطمه وارد کند و کشورهای صادرکننده نفت حوزه خلیج فارس را به ملی کردن منابع خود تشویق نماید. بدین ترتیب تصویری که رسانه‌های گروهی آمریکا در سال ۱۳۳۰ از ایران و دکتر مصدق ارائه می‌دادند، با تصویر سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ تفاوت فاحشی داشت. در اوایل سال ۱۳۳۰ مطبوعات آمریکا دکتر مصدق را ملی‌گرای ضدامپریالیست و زیرکی توصیف کردند که قصد دارد نگذارد ایران تحت تسلط هیچ کشوری قرار گیرد.<sup>(۲)</sup> اما هنوز هفت ماه از نخست‌وزیری مصدق نگذشته بود که نیویورک تایمز او را به دیکتاتوری متهم ساخت؛ اصطلاحی که در طول ۲۵ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هرگز در دوران استبداد محمدرضا شاه، به کار نبرد. حتی برخی از روزنامه‌ها او را با دیکتاتورهایی نظیر هیتلر، موسولینی و استالین مقایسه کردند.<sup>(۳)</sup>

مجله آمریکایی تایمز، نهضت ملی و مصدق را یکی از بدترین آفات جهانی

۱. باختر امروز، ۱۲-۱۳ و ۱۷ تیر ۱۳۳۰.

2. Nikki Keddie: *Rose of Revolution* (New Haven) Yale University Press, 1981, p. 34.

3. William A. Dorman and Mansour Farhang, *The U.S. Press and Iran; Foreign Policy and the Journalism of Deference* (Berkeley, Calif., 1978).

کمونیست، از زمان فتح چین به دست «سرخ»ها توصیف کرد.<sup>(۱)</sup> نویسنده کتاب «مطبوعات آمریکا و ایران» انگیزه مجله تایم را در معرفی مصداق به عنوان مرد سال در سال ۱۹۵۲ بدین شرح بیان کرده است:

«برخی گمان می‌کنند که «تایم» با توجه به نقش مصداق در ملی کردن صنعت نفت ایران، با این انتخاب از او تجلیل کرده است، در صورتی که قصد مجله این بوده است که نقش مخرب او را نمایان سازد. تایم در معرفی مرد سال ۱۹۵۲ می‌گوید مصداق خطر جنگ عام را بین ملت‌ها افزایش داده و کشورش را فقیر کرده است. [...] بااینهمه، مردم ایران به همه کارهای او دل بسته‌اند و هرگاه در خیابان‌ها ظاهر می‌شود، برای او از ته دل هورا می‌کشند.»<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه از کشور، نیویورک تایمز با توجه به آشفتگی اوضاع ایران در شماره ۱۶ اوت نوشت «در شورشی سردرگم و تاکنون بدون خونریزی [...] چنین می‌نماید که مصداق نخست‌وزیر مطلق‌العنان کشور شده است [...] و شاید درصدد برآید بر تخت سلطنت تکیه زند.»

وال استریت ژورنال، در شماره ۱۹ اوت، که هنوز گمان می‌رفت سقوط محمدرضا شاه قطعیت یافته است، در مقاله‌ای زیر عنوان «ظهور یک دیکتاتور» نوشت:

«... دیکتاتورها در اندازه و اشکال مختلف ظهور می‌کنند، ولی همه از مسیر واحدی وارد می‌شوند. [...] هدف آنها نیز همواره یکی است: در تکاپوی دستیابی به قدرت مطلق...»

وال استریت ژورنال در این مقاله، ظهور دیکتاتوری مصداق را با ظهور دیکتاتورهایی چون موسولینی، هیتلر، استالین و پرون مقایسه کرده بود. خبر پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، رسانه‌های خبری آمریکا را خشنود کرد؛ واشینگتن پست در شماره ۲۰ اوت (۲۹ مرداد) نوشت: «موجب شادمانی خواهد بود اگر رژیم مصداق حقیقتاً سرنگون شده باشد.»

کریستین ساینس مانیفور در مقاله‌ای در همان روز (۲۰ اوت) زیر عنوان: ایران به راه راست برمی‌گردد، نوشت: «رویدادهای ناگهانی و مهم؛ محتملاً امیدبخش‌ترین رویدادهایی است که ممکن بود روی دهد.»

1. Time (26 March, 1951).

2. Keddie, op.cit., p. 37.

نیویورک تایمز، در شماره ۸ شهریور (۳۰ اوت ۱۹۵۳) نتیجه کودتای ۲۸ مرداد را بدین شرح تحلیل کرده بود: «... درست هنگامی که نزدیک بود ایران به زیر پرده آهنین فرو غلتد، معجزه سیاسی ۱۹ اوت، آن کشور را از زیر پرده آهنین بیرون کشید...»

### مطبوعات مخالف در ایران پس از کودتا

پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد همه روزنامه‌های ملی و طرفدار مصدق توقیف شدند. حتی دفتر یاخترامروز به آتش کشیده شد. در عوض جراید مخالف، که برخی وابسته به دربار بودند و به جراید «نفتی» شهرت داشتند<sup>(۱)</sup> سقوط مصدق را با شادی استقبال کردند و ضمن خیرمقدم به خاطر بازگشت شاه، دستاوردهای نهضت را ناشی از کوشش‌های او دانستند.

روزنامه نبرد ملت، به مدیریت عبدالله کریاسچیان، ناشر افکار فداییان اسلام، در شماره ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ از کودتا به عنوان یک حرکت اسلامی نام برد و نوشت: «دیروز تهران در زیر قدم‌های مردانه افراد ارتش و مسلمانان خداجنبی می‌لرزید مصدق، غول پیر خون‌آشام، در زیر ضربات محوکننده مسلمانان استعفا کرد [...]». تمام مراکز دولتی توسط مسلمانان و ارتش اسلام تسخیر شد.<sup>(۲)</sup>

روزنامه اطلاعات، به مدیریت عباس معودی، که سناتور نیز بود، با همان شیوه گذشته، یعنی طرفداری از شاه و پشتیبانی از رژیم کودتا، همچنان انتشار می‌یافت. کیهان، به مدیریت دکتر مصطفی مصباح‌زاده، نماینده مستعفی دوره هفدهم که به لحاظ هواخواهی از نهضت دکتر مصدق در گذشته، پرخواننده‌ترین روزنامه عصر بود، چند روز توقیف شد و عبدالرحمن فرامرزی، سردبیر آن که با زاهدی ارتباط داشت، در انتظار سناتور شدن، محتاطانه به کار خود ادامه داد.

۱. از جمله این جراید عبارت بودند از: روزنامه‌های آتش (مدیر: مهدی میرواشرافی، سردبیر نصرت‌الله ممینان)، داد (مدیر: عمیدی نوری)، وطن (مدیر: سیدعلی بشارت، سردبیر علی جواهرکلام)، طلوع (مدیر: هاشمی حایری)، بختیار (مدیر: سلطان‌پور)، فرمان (مدیر: عباس شاهنده)، پست تهران (مدیر: محمدعلی معودی)، پارس (مدیر: فضل‌الله شرقی)، سیاسی (مدیر: بیوک صابر)، پرچم خاورمیانه (مدیر: حسن عرب)، مجله تهران‌مصور (مدیر: عبدالله والا)، مجله حبا (مدیر: پاینده)، پیک ایران (مدیر: یزدان یخش)، صدای مردم (مدیر: فری‌پور).

۲. روزنامه نبرد ملت، ۲۹ مرداد ۱۳۳۲؛ مصدق و نبرد قدرت، صفحات ۳۱۸-۳۲۴.

و بدین ترتیب گاه مقالاتی طبق نظر و دلخواه رژیم کودتا در کیهان، انتشار می یافت؛ مانند سرمقاله روز ۱۷ آذر ۱۳۳۲ به قلم نوشاد (نام مستعار محمدحسین استخر، مدیر روزنامه استخر فارس) علیه دکتر مصدق، که موجب روگردانی مردم از آن روزنامه و پایین آمدن تیراژ آن گردید.<sup>(۱)</sup>

در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا رفراندوم بهمن ۱۳۴۱ که مطبوعات آزادی نسبی پیدا کرده بودند و جبهه ملی فعالیت خود را از سر گرفت، بار دیگر نام دکتر مصدق و جبهه ملی بر سر زبانها افتاد. در این دوره تنها از ستوی شاه و مقامات رژیم کودتا به مناسبت‌هایی به مصدق و نهضت حمله می‌شد. پس از سرکوب نیروهای مخالف در سال ۱۳۴۲ آزادی مطبوعات بکلی از میان رفت. در سال ۱۳۴۴ همزمان با مخالفت کنگره آمریکا و انتقاد مطبوعات آن کشور از فروش جنگ‌افزارهای مورد درخواست شاه، مقالات انتقادی نسبت به سیاست آمریکا در چند روزنامه در ایران انتشار یافت. در همین موقع دکتر مهدی بهار، کتاب «میراث خوار استعمار» را منتشر کرد. در این کتاب، سیاست ایالات متحد آمریکا در آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین، به نحوی سابقه‌ای مورد انتقاد و حمله قرار گرفته بود. در ایران نیز دکتر مصدق عامل حفظ منافع آمریکا معرفی گردید. در همان موقع گفته می‌شد که دولت و «ساواک» در انتشار کتاب ۶۵۰ صفحه‌ای بهار دست داشته‌اند.<sup>(۲)</sup>

در سال ۱۳۴۵ نیز مهدی بهار، مقالاتی در پنج نوبت در مجله تهران‌مصور منتشر کرد. در این مقالات ایالات متحد آمریکا به عنوان یک قدرت استعماری و حامی کمپانی‌های بزرگ نفتی معرفی شده بود. همچنین شرکت‌های نفتی غربی را عامل پیدایش جبهه ملی و به قدرت رساندن مصدق به منظور مبارزه با محمد رضا شاه دانسته بود.<sup>(۳)</sup> ناگفته نماند که این حملات و انتقادات فرمایشی از آمریکا همزمان با موقمی بود که شاه با کنسرسیوم نفت در مورد بالا بردن میزان صادرات نفت ایران کشمکش داشت و در عین حال در صدد بهبود روابط سیاسی و تجاری با اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی بود و در ضمن قصد داشت جنگ‌افزارهای مدرن و بیشتری از ایالات متحد آمریکا دریافت کند.

طی سال‌های آخر دهه ۱۳۵۰، نام مصدق همواره الهام‌بخش مردم ایران در

۱. نگاه کنید به: مصدق در محکمه نظامی، کتاب دوم، صفحه ۶۶۰.

۲. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، جلد ۱، صفحه ۳۴۲.

۳. مجله تهران‌مصور، شماره‌های ۲۱، ۲۷ و ۲۸ مرداد ۴ و ۱۱ شهریور ۱۳۴۵.



مبارزات ضد رژیم بود. مصدق بسان اسطوره آزادیخواهی، عدالت‌طلبی و مدافع استقلال ایران جلوه و درخشندگی خود را حفظ کرده بود. سایه مصدق، چه در زندان، چه در دادگاه و حتی پس از مرگش، شاه را تا پایان زندگی معذب می‌داشت. وی در کتاب ۲۰۴ صفحه‌ای «پاسخ به تاریخ» که در دوران تبعید و دریدری ماههای آخر زندگیش مطالب آن را به مارک مورس آمریکایی تقریر کرده است، هفده بار از مصدق یاد کرده و او را عامل انگلیسی‌ها، سوءاستفاده‌چی، مال‌اندوز، مردم‌فریب، همکار کمونیست‌ها، مخرب اقتصاد کشور، مخالف اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و خائن به ملت ایران دانسته است.<sup>(۱)</sup>

در اعتراض‌های جوامع دانشگاهی، نویسندگان، روحانیون، گروه‌های چریکی و دیگر افشار جامعه، که در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به صورت تظاهرات محلی و عمومی انجام گرفت، نام و عکس مصدق در کنار نام آیت‌الله خمینی و دیگر رهبران ملی و مذهبی مشاهده می‌شد. پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱۱ فوریه ۱۹۷۹) و تشکیل دولت موقت (به ریاست مهندس مهدی بازرگان)، که بیشتر اعضای آن از هواداران مصدق و نهضت ملی بودند، به مناسبت بزرگداشت درگذشت مصدق (در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵) در ایران مراسم خاصی برگزار گردید که طی سالیان گذشته امکان انجام آن میسر نشده بود. دانشگاهها و مدارس تعطیل شدند. مطبوعات مقالات مبسوطی پیرامون زندگی، شخصیت و خدمات دکتر مصدق منتشر کردند. روز ۱۴ اسفند دهها هزار تن مرد و زن به احمدآباد، هشتاد کیلومتری تهران، که محل زندگی و دوران تبعید و مدفن نخست‌وزیر نامی ایران بود، رفتند. همه احزاب و جمعیت‌های عمده سیاسی، به استثنای حزب تازه تأسیس یافته «جمهوری اسلامی» در آن مراسم باشکوه شرکت کردند و سخنرانی‌هایی ایراد شد.<sup>(۲)</sup>

آیت‌الله سید محمود طالقانی، ضمن بیانات مشروح خود به تشریح شخصیت و خدمات مصدق و نتایجی که مبارزات او بر افکار و اندیشه سیاسی و اجتماعی و

۱. نگاه کنید به «تهاجم»، مروری بر «پاسخ به تاریخ» و نقدی بر ترجمه «دکتر حسین ایوب‌نریان»، نوشته غلامرضا نجاتی، انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲.

۲. متن سخنرانی‌ها بعداً انتشار یافت. (۱۴ اسفند ۱۳۵۷، یادبود دکتر مصدق، تهران، بی‌تا)؛ مصدق از نگاه مجاهد نشو، آیت‌الله طالقانی و رئیس جمهوری دکتر بنی‌صدر، سازمان انتشاراتی استقلال (۳)

مسیر تحول فکری جامعه ایران برجای گذاشت، پرداخت و گفت:

«... نام دکتر مصداق برای همه ملت ایران و برای تاریخ ما و نهضت ما، خاطره‌انگیز است. نام دکتر مصداق به همان اندازه که برای هشیاری، بینداری، نهضت مقاومت و قدرت ملی ما خاطره‌انگیز است، به همان اندازه برای دشمنان ما، دشمنان داخلی، وحشت‌آور و نگرانی‌آور است...»

دکتر مصداق؛ نام او؛ راه و روش او، مجموعه‌ای است از مبارزه بیش از نیم قرن ملت ایران [...] دکتر مصداق در پی نهضت‌های پیش از خود و ادامه نهضت‌های پس از وفاتش، حلقه و واسطه‌ای بود برای ادامه نهضت مردم ایران علیه ظلم و استبداد و استعمار [...] این نام و این مزار همیشه مورد توجه مردم ایران و دنیای آزاد و آزادیخواه بوده و خواهد بود...»<sup>(۱)</sup>

روز ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ (۲۰ مارس ۱۹۷۹) به مناسبت سالروز ملی شدن صنعت نفت (در سال ۱۳۲۹) مراسم دیگری در احمدآباد برگزار گردید. در این مراسم مصداق به عنوان نمونه کامل یک ناسیونالیست ایرانی و مدافع قانون و آزادی‌خواهی و حکومت مردمی و نیز پیشگام راه انقلاب ۱۳۵۷ معرفی شد.<sup>(۲)</sup>

#### کاشانی مطرح می‌شود

از اواخر سال ۱۳۵۷ و به دنبال پیروزی انقلاب، بستگان و هواداران آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، با انتشار رساله‌ها، مقالات و جزوه‌هایی، نقش آیت‌الله کاشانی را در ملی شدن صنعت نفت مورد تجلیل و تمجید قرار دادند و ضمن احترام به مصداق، او و ناسیونالیست‌ها را تحت عنوان «لیبرال»ها، زیر سؤال، خرده‌گیری و انتقاد بردند و پاره‌ای از سیاست‌های او را ساده‌اندیشانه دانسته و خاطرنشان ساختند که «انتصاب افراد بدسابقه به کارهای حساس، بی‌توجهی به اصل تفکیک قوای سه‌گانه و عدم اجرای قانون منع مسکرات، از مسایل مورد اختلاف مصداق و رهبران مذهبی بود.»<sup>(۳)</sup>

در بخشی از کتاب «نگرشی به نهضت ملی ایران» مصداق «فقط» یکی از پیشگامان شناخته شده بود، در حالی که کاشانی رهبر کل جامعه و نهضت معرفی

۱. همانجا، مصداق از نگاه... صفحه ۲۱.

۲. مهدی بازرگان: انقلاب در دو حرکت؛ از کودتای ۲۸ مرداد تا پیروزی ۲۲ بهمن، ۱۳۶۳، صفحات

۱۶-۲۲. ۳. روحانیت و اسرار فاش نشده، قم، ۱۳۵۸.

گردیده بود:

«... مصدق فقط یکی از پیشگامان نهضت [است که همراه، یا در چارچوب مجلس، رهبری نهضت را به عهده داشت، در صورتی که کاشانی و هوادارانش، رهبری کل جامعه را در نهضت عهده‌دار بودند...»<sup>(۱)</sup>

در این کتاب مصدق یک فرد «سیاسی - مذهبی» بود که در عین حال مسلمان خوبی هم به‌شمار می‌رفت، ولی «بینش مذهبی» نداشت. بنابراین قادر به استفاده از معیارهای مکتبی در حرکت اجتماعی نبود.<sup>(۲)</sup>

در سال ۱۳۵۸ در یک جزوه ۲۷ صفحه‌ای زیر عنوان «گفتاری کوتاه درباره وقایع ۲۸ مرداد»، ضمن ارزیابی رویدادهایی که منجر به کودتا گردید، تصویر مثبتی از کاشانی ارائه شد و «شخصیتی که سرمایه سیاسی و اجتماعی بزرگی برای میهن ما و مسلمانان سراسر جهان بود»، معرفی گردید. نویسنده در ارزیابی بسیار عوامانه و سطحی، مصدق را عامل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دانسته و برای توجیه نظریه خود به نامه ۲۷ مرداد کاشانی به مصدق، که شرح آن را پیشتر گفتیم استناد کرده است.<sup>(۳)</sup>



در همین اوان حسن آیت<sup>(۴)</sup>، از فعالان حزب جمهوری اسلامی، مقالاتی در روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان آن حزب، پیرامون تاریخ معاصر ایران منتشر کرد. آیت در بخش دوم این مقالات (۲۷ مرداد ۱۳۵۸ / ۱۸ اوت ۱۹۷۹) مصدق را به عنوان مسئول کودتای ۲۸ مرداد مورد انتقاد قرار داده بود (نکته جالب اینکه در حاشیه مقاله، توضیح داده شده بود که عقاید نویسنده آن، ضرورتاً بیانگر آراء و عقاید هیأت تحریریه روزنامه نیست).

آیت در تحلیل و توجیه علل و عوامل پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، به یادداشت‌های دکتر حسن ارسنجانی معاون احمد قوام (نخست‌وزیر چهارروزه آخر تیر ۱۳۳۱)، عدم تعقیب و مجازات فوری قوام و دیگر مسببین کشتار سی‌ام تیر،

۱. نگرشی بر نهضت ملی ایران، تهران، ۱۳۵۷، صفحه ۲۸.

۲. همان کتاب، صفحات ۱۱۴-۱۱۷.

۳. گفتاری درباره وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حزب جمهوری اسلامی (جزوه ۲)، ۱۳۵۸.

۴. سیدحسن آیت، از همکاران نزدیک مظفر بقایی و عضو شورای مرکزی حزب زحمتکشان ملت ایران در دوره مصدق و چند سال بعد بود.

بی توجهی نخست وزیر به توصیه های کاشانی، انحلال مجلس بوسیله همه پرسی و مهمتر از همه عدم توجه به هشدار کاشانی در نامه ۲۷ مرداد - که در آن مصدق را از وقوع حتمی کودتا بوسیله سرانشکر زاهدی، آنهم با اطلاع و طرح مصدق مطلع ساخته - استناد کرده بود.<sup>(۱)</sup>

با سقوط دولت بازرگان، دیگر مصدق به عنوان برجسته ترین چهره ناسیونالیسم ایران توصیف نمی شد بلکه به گفته ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهوری، که تمایلات ناسیونالیستی بروز می داد، مصدق مظهر هویت ایرانی - اسلامی بود. یکی از جراید نیز او را قهرمان ضد امپریالیست و «پیشوای مبارزات ضد استعماری غرب» نامید.<sup>(۲)</sup>

از این پس، مدرسین حوزه علمیه قم و سپاه پاسداران، مراسم عمومی به مناسبت یادبود آیت الله کاشانی که در اسفند ۱۳۴۰ درگذشته بود، برپا کردند. در مراسم سال ۱۳۵۸ یکی از سخنرانان از برگزارکنندگان آن گردهمایی، برای درهم شکستن «توطئه سکوت» که تاکنون علیه کاشانی و همچنین دست کم گرفتن نقش او در ملی شدن صنعت نفت شکل گرفته بود، تشکر کرد. وی در عین حال لیبرال ها و ناسیونالیست ها را به خاطر تحریف تاریخ ایران به باد انتقاد گرفت.<sup>(۳)</sup>

در سال ۱۳۵۹ سید محمود کاشانی، فرزند آیت اله کاشانی در کتاب «قیام ملت مسلمان» همانند دیگر کتاب ها و رسالات مشابه، که از سال ۱۳۵۷ به بعد انتشار یافت، مصدق را در زمینه های گوناگون از قبیل: وابستگی به طبقه اشراف، عضویت در یک انجمن سیاسی به نام «مجمع آدمیت» در دوران مشروطه خواهی - که به ادعای او یکی از شعب فراماسونری در ایران بوده است<sup>(۴)</sup> - هواداری از جدایی دین از سیاست، سکوت در برابر حکومت چهارروزه احمد قوام، خودداری از انتقام از همه دزدان و جنایت کاران که خون ملت را مکیده و در خدمت بیگانگان

۱. نگاه کنید به: تحلیلی مستند از کودتای ۲۸ مرداد، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸.

۲. مصدق پیشوای مبارزات ضد استعماری غرب، اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۵۸.

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۷ اسفند ۱۳۵۸.

۴. نویسنده بی آنکه در مورد عضویت فراماسونری مصدق توضیحی بدهد او را متهم کرده است. برای آگاهی در این باب نگاه کنید به: اسناد سخن می گویند: آیا مصدق فراماسون بود؟ انتشارات ابوذر، مرداد ۱۳۵۹؛ اسماعیل رائفی؛ فراماسونی در ایران، جلد ۱، تهران، بی تا. برای آگاهی از چگونگی تشکیل و فلسفه «مجمع آدمیت» رجوع کنید به: فریدون آدمیت؛ فکر آزادی و نهضت مشروطیت، تهران، ۱۳۴۰، صفحات ۱۹۹-۳۳۲.

قرار داشتند و عدم مشورت با آیت‌الله کاشانی در عزل و نصب مقامات مملکتی با این خطاب که «از مداخله در امور خودداری فرمایید» را به باد حمله گرفت.<sup>(۱)</sup> بدین ترتیب پس از ۲۵ سال سکوت، محمود کاشانی به عنوان یک مدعی به هواخواهی از پدرش سر بلند کرد و به تشریح حقایق تاریخ معاصر ایران پرداخت!

ایراد دیگر او به مصدق این بود که چرا به نامه هشداردهنده پدرش در شب ۲۷ مرداد، مبنی بر مواضعه مصدق با سرلشکر زاهدی در اجرای توطئه کودتای قریب‌الوقوع، ترتیب اثر نداده است! گفتنی است که نامه ۲۷ مرداد منتسب به کاشانی، در بیشتر کتاب‌ها و مقالات هواداران کاشانی، به عنوان یک «سند تاریخی» خودنمایی می‌کرد.

### مراسمی که به بحران انجامید

روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ در مراسمی به مناسبت یادبود جمعه خونین (۱۷ شهریور ۱۳۵۷ / ۷ سپتامبر ۱۹۷۸) بنی‌صدر، رئیس‌جمهور، از نخست‌وزیر وقت (محمدعلی رجایی) به خاطر بهره‌گیری از مذهب برای مقاصد سیاسی انتقاد کرد<sup>(۲)</sup>. مقامات روحانی این سخنرانی را نکوهش کردند. واکنش مجلس نیز به صورت رأی اعتماد ۱۶۹ تن نمایندگان به کابینه رجایی ابراز گردید. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس در مخالفت با اظهارات بنی‌صدر و اخطار به «لیبرال‌ها» گفت:

«... همانطور که آنها از دولت مکتبی هراسان هستند، ما نیز از حکومت لیبرال‌ها ترس داریم. ما نمی‌توانیم تحمل بکنیم که لیبرالیسم پس از انقلاب بر کشورمان حکمفرما شود و بدین ترتیب انقلاب ما را بکلی نابود سازد.»<sup>(۳)</sup>

روز ۷ اسفند ۱۳۵۹، در یک گردهمایی که به دعوت چهار تن از رهبران نهضت آزادی (مهدی‌بازرگان، بدالله سبحانی، ابراهیم یزدی، هاشم صباغیان)، که همگی نماینده مجلس نیز بودند، در میدان ورزشی امجدیه (شیروودی) برپا شد، سخنرانان ضمن تأکید بر وفاداری خویش به هویت «ایرانی-اسلامی» از روند کنونی انقلاب و حرکت بسوی یک حزبی ابراز نگرانی کردند. بازرگان طی بیانات خود

۱. قیام ملت مسلمان؛ محمود کاشانی، تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۸۴ و ۱۱۵.

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۷ شهریور ۱۳۵۹. ۳. اطلاعات، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹.

گفت: «شعار انقلاب یعنی: آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی از همان فلسفه امصدق | تحت رهبری انقلابی بزرگ، آیت‌الله خمینی برخاسته است.»<sup>(۱)</sup> منظور بازرگان در بیان این مطلب ربط دادن مصداق و نهضت ملی به انقلاب سال ۱۳۵۷ بود.

روز پنج‌شنبه ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به مناسبت سالگرد درگذشت مصداق، بار دیگر مراسمی در برخی از شهرهای کشور برپا شد، ولی برخلاف سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ برگزارکنندگان آن تنها بازرگان و بنی‌صدر بودند. در جریان مراسم نیز برخوردهای شدیدی روی داد. بازرگان و رضا صدر در اصفهان، بنی‌صدر رئیس‌جمهوری در دانشگاه تهران و محمدعلی رجایی نخست‌وزیر در کرج سخنرانی کردند.

مهندس مهدی بازرگان در برابر اجتماع بزرگی از مردم اصفهان گفت: «ما افتخار می‌کنیم که ملی هستیم». وی در پاسخ به اقدام گروهی به نام حزب‌الله، در انتشار عکس مصداق که دست «ثریا» همسر سابق شاه را می‌بوسید گفت: «ما، مصداق را مرجع تقلید و امام جماعت نمی‌شناخسیم، ما او را با صفات دیگری می‌شناسیم» و افزود «اگر شما سه سال است «خط امامی» شده‌اید، من هم اکنون خط امام را در جیب دارم...»<sup>(۲)</sup>

محمدعلی رجایی در کرج، ضمن سخنرانی در تأیید حرکت مردم برای ملی کردن صنعت نفت و پشتیبانی از مصداق اظهار داشت: «بتدریج که رهبران سیاسی در بین توده مردم شناخته‌تر شدند، توده مردم ایران از این رهبران که مقید به ذکر مسائل مذهبی در تبلیغات سیاسی و اجتماعی خود نبودند، دل‌سرد و رفته‌رفته مأیوس شدند...»<sup>(۳)</sup>

برنامه مراسم روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، سالگرد درگذشت مصداق در محوطه دانشگاه تهران، نقطه اوج بحران بود و در جریان انجام آن بین موافقان و مخالفان برخوردهای خونینی روی داد. با شروع سخنرانی بنی‌صدر، سر دادن شعارهای مخالف و موافق، موجب بروز بی‌نظمی و اختلال گردید. بنی‌صدر در سخنرانی خود، که اغلب با کف زدن و سوت کشیدن حاضران توأم بود و گاه باعث قطع

۱. روزنامه میزان، ارگان نهضت آزادی ایران، ۹ اسفند ۱۳۵۹.

۲. غایله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، ظهور و سقوط ضدانقلاب، ناشر: دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴.

صفحات ۴۳۷-۴۳۸. ۳. همانجا، صفحه ۴۳۸.

بیانات او می‌گردید، با تکیه بر آن قسمت از سخنان مصدق که گفته بود «از مسلمانی و آداب دانی آن، برای برحق بودن اسلام، نه برای میل این و آن پیروی کنیم، و به لوازم آن از ترس خدا و معاد، نه به مقتضیات دینی و سیاسی عمل نماییم...» پیرامون اهمیت آزادی و استقلال سخن گفت و نتیجه گرفت که «خط عمومی که مصدق در آن بود، با جامعیت تمامی که در انقلاب اسلامی ایران شد، باید به راه امام برود...»<sup>(۱)</sup>

در جریان سخنرانی، سیم یلندگوهایی که بیانات رییس جمهور را در محوطه دانشگاه بخش می‌کرد، قطع شد. بین مخالفان و موافقان زد و خورد های شدید رخ داد<sup>(۲)</sup>، ارگان حزب جمهوری اسلامی، گارد ویژه رییس جمهوری را به ضرب و شتم «حزب الله» متهم ساخت. بنی صدر نیز «اوباش دولتی» را به خاطر حمله به شرکت کنندگان بی‌گناه مراسم ۱۴ اسفند محکوم کرد. روزنامه جمهوری اسلامی، در شماره ۱۵ اسفند، مقاله‌ای زیر عنوان «مصدق و پایان ایدئولوژی ملی‌گرایی و توده‌گرایی» منتشر ساخت.<sup>(۳)</sup> در آن مقاله استدلال شده بود که «تحقق هدف‌های ملی، هر قدر هم بزرگ باشد - مانند ملی شدن نفت - به خودی خود نمی‌تواند راهگشای یک رژیم مردمی و یک حکومت عادلانه و تحقق آزادی در جامعه باشد: ... شعارهای ناسیونالیستهای قدیمی و جدید، بدون یک مبارزه شوریک و مذهبی حتی اگر به ثمر برسد، گذرا خواهد بود. در حقیقت این نوع اندیشه‌ها و عقاید، با مرحوم مصدق به خاک سپرده شد. [...] این خدای نکرده، امانت به جوانب مثبت این مرد بزرگ و احیاناً خدمات جریان مزبور نیست [...] نکته آن است که آنچه در ایران اتفاق افتاده است، یک نهضت آشکار انقلابی به معنای واقعی کلمه است بر اساس مکتب اسلامی... که معیار آن بندگی کامل خدا، قرآن، امامان و زعمای دینی، تحت رهبری امام خمینی است.»<sup>(۴)</sup>

سه ماه و نیم بعد از واقعه دانشگاه، یا عزل بنی صدر به فرمان آیت‌الله خمینی در یکم تیرماه ۱۳۶۰ فعالیت علنی ناسیونالیستها در داخل ایران پایان یافت. از آن پس به مصدق و نقش او در نهضت به ندرت اشاره شد و جنبه مذهبی نهضت، بویژه کاشانی و فداییان اسلام و خدمات آنها مطرح گردید.

در ۱۴ اسفند سال ۱۳۶۰، سالگرد درگذشت مصدق، جز گروههایی که بطور

۲. اطلاعات، ۱۵ و ۲۱ اسفند ۱۳۵۹.

۳. همانجا.

۱. همان کتاب، صفحات ۵۰۸-۵۱۱.

۳. جمهوری اسلامی، ۱۵ اسفند ۱۳۵۹.

خصوصی به احمدآباد رفتند، هیچ‌گونه مراسمی برگزار نشد. مطبوعات نیز درباره مصداق مطلبی ننوشتند، ولی در همان ماه به مناسبت سالگرد درگذشت کاشانی مراسم خاصی در سراسر کشور برپا شد. رسانه‌های خبری گفتارهایی پیرامون کاشانی و خدمات و مبارزات او برای ملی کردن صنعت نفت منتشر کردند. روزنامه کیهان در سه شماره پی‌درپی صفحاتی را درباره خدمات کاشانی و حمایتش از مصداق در امر نهضت ملی شدن نفت منتشر ساخت. در یکی از مقالات گفته شده بود:

... مصداق با اجرای تز جناب‌دین از سیاست به او (کاشانی) خیانت کرد. [۱] این نفوذ کاشانی بود که مصداق را در مبارزه علیه انگلیس و عدم شناسایی اسرائیل یاری کرد...<sup>(۱)</sup>

بدینسان تلاشی آگاهانه و پی‌گیر، برای تجدیدنظر در تاریخ‌نگاری، به مدد تحریف حقایق آغاز گردید و سعی وافی بعمل آمد تا مصداق به بونه فراموشی سپرده شود و نخست کاشانی و پس از آن نواب صفوی به عنوان قهرمانان راستین نهضت ملی شدن صنعت نفت، به مردم، بویژه نسل جوان معرفی گردند. سالهای بعد، این رویه ادامه یافت. روزنامه‌هایی که نهضت ملی را مورد بررسی قرار دادند، تنها از کاشانی و نقش او سخن گفتند. در یکی از جراید گفته شده بود:

و بخاطر انکار عمومی، مبارزه آیت‌الله کاشانی و حمایت بی‌دریغ رهبران مذهبی بود که لایحه ملی شدن نفت تصویب شد [۲] مصداق اتفاقاً در خلال نهضت ملی شدن نفت در کنار کاشانی حاضر بود و نخست‌وزیر شد...<sup>(۲)</sup>

### حمله به مصداق

در همین اوان حزب جمهوری اسلامی و روزنامه ارگان آن، برداشت جدیدی را از عصر مصداق و نحوه اسلامی شدن آن عنوان کردند و ادامه انجام آن را به عهده حسن آیت، یکی از بنیانگذاران حزب واگذار نمودند.<sup>(۳)</sup> آیت شایسته‌ترین انتخاب

۱. کیهان، شماره‌های ۲۴، ۲۵ و ۲۶ اسفند ۱۳۶۰.

۲. جمهوری اسلامی، ۲۴ اسفند ۱۳۶۳.

۳. آیت در دوره اول مجلس شورای اسلامی، یکی از نامزدهای حزب جمهوری اسلامی بود که از تهران به نمایندگی انتخاب گردید، ولی در کمیسیون رسیدگی به اعتبارنامه‌ها، با اعتبارنامه‌اش به دلیل همکاری با مظفر بقایی و موارد دیگری مخالفت بعمل آمد، اما سرانجام به تصویب رسید و به مجلس راه یافت (نگاه کنید به کیهان، مورخ ۵ مرداد ۱۳۵۹).



برای این منظور بود. وی در گذشته نیز در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود، با وارد ساختن انواع تهمتها و اتهامات برای بی‌آبرو کردن دکتر مصدق و مخدوش ساختن نهضت ملی ایران، از هیچ کوششی فروگذار نکرده بود. آیت، تا مرداد ۱۳۶۰ که به قتل رسید، جنجال‌برانگیزترین نماینده مجلس اول به شمار می‌رفت.<sup>(۱)</sup>

آیت در کتابی زیر عنوان: «چهره حقیقی مصدق‌السلطنه، مصدق را اشراف‌زاده، فراماسونر، مهره محکم استعمار در یکصد سال گذشته، عامل ایجاد بسیاری از حوادث تاریخ پنجاه ساله ایران در حمایت از منافع غرب، یکی از فعالان به سلطنت رساندن رضاشاه و عامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد معرفی کرده است.<sup>(۲)</sup>

حسن آیت در ارائه استدلال خود مبنی بر خودداری مصدق از قبول نخست‌وزیری پس از شهریور ۱۳۲۰ در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی می‌گوید:

«کسان دیگری هم کاندیدای این سمت بودند، مثل ساعد مراغه‌ای، یا سهام‌السلطان بیات که سیاست انگلیس را نیز تأیید می‌کردند و احتیاج نبود که مصدق سنگر پارلمان را ترک گوید، و الحق هم توانست در مجلس خدمات شایسته‌ای به سیاست انگلیس بکند.»

آیت طرح معروف مصدق را در سال ۱۳۲۳ که بموجب آن دولت‌های ایران را از هر نوع مذاکره پیرامون دادن امتیاز نفت به همه کمپانی‌های خارجی برحذر می‌داشت،... «طرح ماهرانه‌ای از سوی مصدق به سود انگلیسی‌ها» دانسته است.<sup>(۳)</sup> همچنین تشکیل کمیسیون مخصوص نفت در سال ۱۳۲۸ به ریاست دکتر مصدق که در آن پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسید را «اقدامی برای به دفع‌الوقت گذراندن کار نفت و قرارداد الحاقی از سوی مصدق» دانسته و برای اثبات این نظریه گفته است «قبل از قتل رزم‌آرا، پیشنهاد ملی شدن نفت که به امضای هشت نفر رسیده بود، به مجلس داده شد. در متن این پیشنهاد امضای مصدق در انتهای همه امضاها بوده.<sup>(۴)</sup>

حسن آیت در این کتاب، نخست‌وزیری مصدق را؛ تاکتیک جدید استعمار

۱. به عنوان مثال، برای آگاهی از ماجرای «نوار آیت» نگاه کنید به: غانله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، ظهور و سقوط نهضت ملی، حسن ابراهیم، صفحات ۳۳۶-۳۵۹.

۲. چهره حقیقی مصدق‌السلطنه، حسن آیت، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اسفند ۱۳۶۰، صفحات ۲۶-۴۵.

۳. همان، صفحه ۴۸.

۴. همان، صفحه ۶۱.

برای مقابله با ملت ایران و سیاست شیطانی تدافعی انگلیسی‌ها دانسته که «اجرای این نقش در نهضت ملی ایران، به مصدق السلطنه فراماسون، از رهبران همان مهره‌های قبلی واگذار گردید»<sup>(۱)</sup>

نویسنده کتاب «چهره حقیقی مصدق السلطنه» با تحلیل بسیار ضعیف، عامیانه و سخت مغرضانه‌ای به مذاکرات مصدق نخست‌وزیر با مقامات آمریکایی در واشینگتن (پاییز ۱۳۳۰ در مأموریت شورای امنیت) خرده گرفته و بی آنکه از چگونگی این مذاکرات محرمانه، که سه دهه بعد انتشار یافت<sup>(۲)</sup> آگاهی داشته باشد و سندی ارائه کند، مدعی شده که مک‌گی، معاون وزارت خارجه آمریکا (طرف مذاکره کننده) مأمور شرکت‌های آمریکایی بوده است!

به عقیده حسن آیت، پاسخ مصدق به کاشانی مبنی بر عدم مداخله در امور مملکت و انتصابات مقامات نظامی و کشوری «چیزی جز تدبیر سیاست استعمارگران نبود و مسلماً مصدق در اتخاذ این تصمیم با آنها مشورت کرده بود. [...] اساساً مصدق مجری منویات انگلیس و آمریکا در این زمینه بوده است»<sup>(۳)</sup>

تمدید قرارداد اصل چهار، مبادله نامه بین نخست‌وزیر ایران و رئیس جمهوری آمریکا پیرامون حل مسأله نفت و نیز هشدار مصدق به آیزنهاور مبنی بر لزوم کمک فوری به ایران از طریق خرید نفت ایران، از دیدگاه حسن آیت، «شرم آور» و «دریوزگی» در برابر ابرقدرت‌ها توصیف شده است. به عقیده آیت «شاید هیچ رئیس دولتی در تاریخ ایران اینچنین ملت ایران را در مقابل جهانخواران، خوار و زیون نساخته است»<sup>(۴)</sup>

سرانجام آیت، مانند دیگر هواداران کاشانی و تخطئه‌کنندگان نهضت ملی، استعفای مصدق را در ۲۶ تیر ۱۳۳۱ عنوان می‌کند و نخست‌وزیری دوباره او را در نتیجه اعلامیه‌ها و مصاحبه مطبوعاتی کاشانی و دعوت مردم به مقاومت می‌داند و

۱. همان، صفحه ۶۲.

2. George McGhee; op.cit., pp. 388-404.

(این کتاب زیر عنوان «سه گزارش» بوسیله مؤلف ترجمه شد و در سال ۱۳۶۹ شرکت سهامی انتشار آنرا منتشر کرد).

۳. چهره حقیقی مصدق السلطنه، حسن آیت، صفحه ۷۱.

۴. همان، صفحات ۷۲-۷۳.

مصدق را زیر سؤال می‌کشد که: چرا فوراً محکمه انقلابی تشکیل نداد و همه مجرمین را به دار نیاویخت؟!<sup>۱</sup>

در پایان، نویسنده با شرح رویدادهای چهار روز ۲۷ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱، به نقل از یادداشتهای دکتر حسن ارسنجانی، استدلال می‌کند که مصدق با جلوگیری از مجازات فوری و انقلابی قوام السلطنه و «جنایتکاران» ۳۰ تیر، خون شهدای مظلوم را پایمال کرد و این توطئه بزرگ که به رهبری مصدق انجام شد، منجر به کودتای ۲۸ مرداد گردید.<sup>(۱)</sup>



علم تاریخ، صاحب پیشینه رسالت ارزشمند و پربهایی است که باید به آن ارج نهاد و شایسته نیست آنرا به عرصه مشاجره و زورآزمایی تنگ‌نظرانه و گروه‌گرایی درآورد. فرهنگ بهتان، افتراء، اتهام، برچسب‌زنی، و دشنام و ناسزا، که ارمغان فرهنگ مارکسیستی است، در شأن تاریخ‌نگاری علمی نمی‌باشد. مخدوش ساختن چهره‌های شناخته‌شده جهانی، شایسته یک ملت متمدن صاحب فرهنگ کهن نیست. بدترین جنبش‌ها جنبشی است که خود را مبدأ تاریخ بداند و تلاش گذشتگان را نفی، و یا ناچیز بشمارد.

از سال ۱۳۶۲ با انتشار بخش عمده‌ای از اسناد «سری» دولتی بریتانیا (پرونده‌های FO317 مربوط به سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۵۳ و پرونده‌های FO284 مربوط به سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۶۴) و نیز انتشار بخشی از اسناد بایگانی وزارت خارجه آمریکا و سازمان‌های اطلاعاتی دو کشور مزبور، همچنین خاطرات سردمداران کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (کریمت روزولت - سی. ام. وودهاوس) و نیز گزارش تحقیقاتی جناب دکتر مارک گازیوروسکی (رساله دکترای نامبرده)<sup>(۲)</sup>، همه کوشش‌های انجام شده طی دو دهه گذشته، در جهت تحریف تاریخ معاصر ایران، بویژه سال‌های بعد از کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نقش بر آب شد. انتشار این اسناد حقایق تکان‌دهنده‌ای را فاش کرد؛ مهم‌تر از همه، کسانی که با سیمای ملی، یا مذهبی، و ارائه شعارهای افراطی، تظاهر به وطن‌پرستی می‌کردند ولی در خدمت لندن - واشینگتن یا مسکو بودند و به میهن خود خیانت کردند، شناسایی و رسوا

۱. چهره حقیقی مصدق‌السلطنه، صفحات ۷۶-۷۸.

۲. نگاه کنید به: گازیوروسکی، کودتای ۱۹ اوت ۱۹۷۹؛ خاطرات سی. ام. وودهاوس، ترجمه نظام‌الدین دربندی، ۱۳۶۴؛ کریمت روزولت، ضد کودتا، ۱۹۷۹؛ اسناد دولتی انگلیس و آمریکا....

شدند.

با انتشار انبوه اینگونه اسناد در ایران، تحریف‌کنندگان حقایق و جاعلان تاریخ، نخست موضع دفاعی گرفتند، سپس ناچار به سکوت شدند. حسن آیت زنده نمائند تا حاصل کشته خود را درو کنند و این واقعیت را دریابند که تهمت، افترا، بهتان و ناسزاگویی شاید بتواند برای مدتی کوتاه افتخارات تاریخی ملتی را زیر سوال ببرد و یا احیاناً اعتماد جامعه را نسبت به گذشته‌ها سست کند، اما سرانجام، حق بر باطل چیره خواهد شد. کوشش برای تحریف تاریخ نیز، کاری عبث و بیهوده است، همچنانکه هیچ قدرتی در جهان، قادر به سانسور تاریخ نیست.

### مصداق در جهان

ارزیابی درباره شخصیت‌های سیاسی و تاریخی و قضاوت پیرامون عملکرد آنها را باید به سال‌های بعد از دوره فعال زندگی آنان موکول کرد. قضاوت درباره مصداق و دستاوردهای زندگی سیاسی او، طی چهار دهه پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و سه دهه پس از وفاتش، به رغم انتشار دهها کتاب و صدها مقاله، از سوی پژوهشگران ایرانی و خارجی، همچنان ادامه دارد. در اینجا با توجه به درج نظریات و داوری‌های شماری از مخالفان عمده مصداق، ارزیابی چند تن از پژوهشگران نامی ایرانی و خارجی را درباره او نقل می‌کنیم:

دکتر شاهرخ اخوی، استاد مطالعات بین‌المللی در دانشگاه کارولینای جنوبی و مؤلف کتاب: مذهب و سیاست در ایران معاصر (۱۹۸۰) در تحلیل جامعی پیرامون نقش روحانیت در صحنه سیاسی ایران (۱۳۴۹-۱۳۵۴) به سه گرایش عمده در میان روحانیت اشاره دارد. در این طبقه‌بندی، از کاشانی به عنوان رهبر گرایش دوم، یا گرایش مبارزه روحانی در دوران حکومت مصداق، یاد کرده است. اخوی با تشریح علل اختلافات کاشانی و مصداق می‌گوید:

«... کاشانی به هیچ وجه شخصیت دموکراتی نبود. باید تماس‌های او را با نظامیان به خاطر آورد که احتمالاً کاشانی را به این صرافت انداخت که در صورت رویارویی با مصداق، از حمایت کافی برخوردار خواهد شد. رفاندوم فقط بهانه‌ای شد برای جدایی نهایی بین آنها. کاشانی ضمن تماس‌های خود با نظامیان، برای سرنگونی نخست‌وزیر، با زاهدی همکاری می‌کرد. نگارنده این مطلب را سرسری نمی‌گوید، بلکه با توجه به شواهدی که جزئیات آن تاکنون به دست آمده است اظهار می‌دارد. این همکاری از رفتاری که کاشانی هنگام تعصن اختیار کردن زاهدی در مجلس با او کرد،

معلوم می‌شود...»<sup>(۱)</sup>

دکتر فخرالدین عظیمی، فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد، استاد علوم سیاسی در دانشگاه‌های انگلیس و آمریکا و مؤلف کتاب «بحران دموکراسی در ایران» چنین گفته است:

«... شاید آنچه بیش از هر چیز مصدق را از دیگر سیاستمداران متمایز می‌سازد، تلاش جدی و صادقانه‌ای بود که برای رعایت بی‌گیر اصول اخلاقی در فعالیت‌های سیاسی مبذول می‌داشت. هنوز برای ارزیابی دیرپای دستاوردهای مصدق زود است. او با پشت کردن به موازین صرفاً مصلحت‌گرایانه و ماکیاوولی‌وار، بر سر آن نبود که برای بقای سیاسی خود، هر اقدامی را روا بنماید...»

در پی کودتای ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) مصدق و همکارانش زندانی شدند، ولی این امر در اراده او خللی وارد نیاورد. وی به نحوی ماهرانه از تریبون دادگاه نظامی برای محکوم ساختن دادگاه و نفی مشروعیت استبداد سلطنتی استفاده کرد و نظریاتش را به اطلاع مردم رساند. اگر اشکی نثار کرد و نشانی از تأثر بر چهره‌اش نداشت، به خاطر خانه ویران و غارت‌شده‌اش، یا لطیفات وارد بر خانواده‌اش نبود، بلکه به خاطر ترس و نگرانی از آینده ایران بود که می‌گفت «معشوقه» ماست.

در نظر بسیاری از مردم، مصدق در همان ایام حیات خود، به افسانه‌ای تبدیل شده بود. پس از مرگ نیز کماکان بر محبوبیت او افزوده شد [...] اگر هنوز هم در میان پیروان متعصب برخی از آراء و عقاید، از قبیل سلطنت‌طلبان دوآتشه و چپ‌گرایان افراطی، یا بنیادگرایان مذهبی مخالفانی دارد [...] دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم از میزان محبوبیت و اهمیت مصدق - که اینهمه ابراز خصومت بیانگر آن است - به نحو قاحش کاسته شده باشد؛ حتی می‌توان ادعا کرد که ناسیونالیسم دموکراتیک ایران، از هیچ اسطوره و نمادی توانمندتر از مصدق، که ورای تمام مناقشات عقیدتی و گروهی قرار داشته باشد، برخوردار نیست.»<sup>(۲)</sup>

دکتر همایون کاتوزیان، استاد علوم اقتصادی - سیاسی دانشگاه «کنت» انگلستان و مؤلف کتاب‌های «اقتصاد سیاسی در ایران جدید» (۱۹۸۱) و «مصدق و نبرد قدرت در ایران» (۱۹۹۰) شخصیت مصدق را بدین شرح توصیف کرده است:

«... عظمتش سبب شده بود تا فروتن باشد. غرورش وی را شکسته نفس ساخته بود. شخصیت او بیشتر مناسب رهبری نهضت با فراخ‌خاطر بود، در حالی که وی در مقام نخست‌وزیری با مشکلات اداری زیادی روبرو بود، در فکر و عمل، یک سر و گردن

۱. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، فصل چهارم، نقش روحانیت در صحنه سیاسی ایران، شاهرخ اخوی، صفحات ۱۴۶-۱۹۰.

۲. بحران دموکراسی در ایران، صفحات ۱۰۶-۱۰۸.

از اطرافیان بالاتر بود و آماده بود بهای این برتری را به هر قیمت بپردازد. دستاوردها و شکست‌هایش، وی را در زمره پرجسته‌ترین مردان این قرن قرار داد. او، تجسم آرمان‌های مردم‌ش بود؛ مردمی که خواهان استقلال و حیثیت ملی بودند...<sup>(۱)</sup>

دکتر حبیب لاجوردی، استاد دانشگاه هاروارد و مؤلف کتاب: «اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران» (۱۹۸۵)، درباره مصداق و دستاوردهای او در زمینه‌های گوناگون ارزیابی به عمل آورده و مقاله خود را بدین شرح به پایان رسانده است:

«تأکید مصداق بیش از هر چیز به تأسیس و تحکیم بنیادهای دموکراتیک بود [...] مصداق به درستی بر این باور بود که اگر شالوده‌نهادهای دموکراتیک در کشور پی‌ریزی شود، اقداماتی که برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی صورت می‌گرفت، از کارآیی و تأثیر بیشتری برخوردار خواهد شد.

حکومت دکتر مصداق، نخستین حکومتی در ایران بود که بر پشتیبانی مردم استوار بود. در آن روزهای دشوار دکتر مصداق و همکارانش صادقانه کوشیدند طبق قانون اساسی بر کشور حکومت کنند و اصلاحات خود را به اجرا درآورند. حکومت دکتر مصداق با آنکه در همه موارد کامیاب نبود، اما موفق شد معیار نوینی از عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی برای ایرانیان برجای بگذارد که نه پیش از آن و نه پس از آن سابقه نداشت...<sup>(۲)</sup>

دکتر جورج مک‌گی، معاون وزارت خارجه دولت ترومن، که مذاکرات طولانی با مصداق در آمریکا داشت، خاطرات آن دوران را با نخست‌وزیر ایران بدین شرح نقل کرده است:

«خاطراتی که از مصداق دارم، از ارتباط انسانی با او ناشی می‌شود، از ساعات متمادی که در حضورش بودم لذت بردم، میهن‌پرستی و شهامت او را در ایستادگی بر سر آنچه گمان می‌کرد برای کشورش بهترین است، ستایش کردم و نیز هنگامی که تلاش‌هایش - شاید در نتیجه قصور خودش - بی‌ثمر شد، دچار غم و اندوه شدم. مصداق در طول مذاکرات هیچ‌گاه از این اصل که نفت ایران ملی شده است عقب‌نشینی نکرد. او، این کار را یک عمل انجام‌شده تلقی کرد. مذاکرات او به این منظور بود که چگونه ملی شدن را بقبولاند و به کار اندازد [...] باید اذعان کرد که مصداق در تلاش‌هایش برای رهایی ایران از نفوذ سلطه خارجی موفق بوده است. او شرکت نفت انگلیس و ایران را وادار به خروج از ایران کرد [...] وضع جدیدی که مصداق

۱. مصداق و نبرد قدرت در ایران، صفحات ۴۷۷-۴۷۸.

۲. مصداق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی، فصل سوم، حکومت مشروطه و اصلاحات دوره مصداق، صفحات ۱۴۴-۱۴۵.

به وجود آورده باعث شد که شاه در سال‌های بعد در پیشبرد منافع ایران از آن نهایت استفاده را بکند...<sup>(۱)</sup>

نظریه الول ساتن، دیپلمات بریتانیایی و استاد دانشگاه در انگلستان، که سال‌ها در ایران خدمت کرده بود، درباره مصدق بدین شرح است:  
 «... مصدق سالیان دراز در بستر بیماری بسر برد، اما هرگز اجازه نداد بیماری او را از مقاصد استوارش منحرف کند. شاید این استواری در هدف، هرگز روشن‌تر از به استهزاء گرفتن عمدی قدرت‌های بریتانیا و آمریکا خود را نشان نداده باشد. مصدق در این کار چنان صداقت و توانایی اخلاقی از خود نشان داد که در هیچ‌یک از کشورهای غربی نظیر ندارد. تهوری که این کار را به سرعت به انجام رساند، نمونه‌ای از بصیرت و زیرکی سیاسی او بود. مصدق توانست تمام ناظران را به اشتباه اندازد و در خلال چند ماه، شرکت بیگانه [اقت] را از کشور بیرون کند [...] دوستان و دشمنان مصدق به طور یکنواخت اذعان کرده‌اند که او فردی کاملاً درستکار بوده است [...] درستکاری شخصی مصدق با صداقتش پیوند داشت...»<sup>(۲)</sup>

نظریه جیمز بیل، استاد حقوق اساسی و مرکز مطالعات بین‌المللی کالج ویلیام و مری، مؤلف کتاب: «عقاب و شیر - تراژدی روابط ایران و آمریکا» (۱۹۸۸) درباره شخصیت مصدق بدین‌قرار است:

«... بررسی عمیق‌تر سوابق و سیاست مصدق نشان می‌دهد که او سیاستمداری باهوش، مردی پایبند اصول، یک لیبرال دموکرات مکتب قدیم و فردی بود که در درون وجودش امیدها و آرزوهای قاطبه مردم ایران را در آن هنگام جمع کرده بود...»<sup>(۳)</sup>

ارزیابی ریچارد کاتم، استاد علوم سیاسی دانشگاه آمریکایی پیتسبورگ و مؤلف کتاب «ناسیونالیسم در ایران» (۱۹۶۴) درباره مصدق بدین شرح است:  
 «... مصدق در میان ایرانیان به عنوان رهبری که می‌توانست کشور خود را در نبرد با قدرت‌های حاکم بر ایران رهبری کند، چهره‌ای پذیرفته شده بود. مقام او به عنوان مظهر خواسته‌های ایران در جهت تیل به شرف و عزت ملی، مبنای ادعای رهبری او بود. ناظران غربی در ارزیابی حکومتی که پایه‌های قدرتش بر چنین توانایی ماهرانه‌ای در کاربرد تمادهای جذاب استوار بود، قدرت تداوم و استمرار آن را به نحوی فاحش، دست‌کم گرفتند [...] با این‌همه ناتوانی مصدق در امور اقتصادی نبود که

۲. نفت ایران، صفحه ۲۴۴.

۱. همانجا، صفحات ۲۷۳-۴۸۸.

۳. مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی، صفحه ۴۲۵.

به سقوط وی منجر گردید، بلکه بر اثر کودتای ساقط شده که امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها نقش مهمی در آن داشتند [...] بنابراین در اینکه رژیم او را کسانی ساقط کردند که خود را رهبران «جهان آزاد» می‌خواندند، طنزی گزنده نهفته است.<sup>(۱)</sup>

ویلیام داگلاس، قاضی نامدار دیوان عالی دادگستری آمریکا، مداخله ایالات متحد آمریکا را در براندازی مصداق تفسیح می‌کند و ضمن ستایش از مصداق می‌گوید:

«هنگامی که مصداق، این مرد دموکرات‌منش، که من به دوستی با او افتخار می‌کنم، اصلاحات اساسی خود را در ایران آغاز کرد، ما به هراس افتادیم و برای براندازی او با انگلیسی‌ها متحد شدیم و در این کار موفق گشتیم، اما از آن پس، دیگر نام ما در خاورمیانه یا احترام یاد نشد...»<sup>(۲)</sup>

شمار دیگری از دانشمندان و سیاستمداران خارجی مانند هری ترومن، رئیس جمهوری اسبق آمریکا، دین آچسن، وزیر خارجه دولت ترومن، دکتر هنری گوبیدی، سفیر سابق آمریکا در ایران، سرهنگ ورنون والترز، دیپلمات و مترجم در مذاکرات هریمن - مصداق در تهران و مذاکرات با مقامات آمریکایی در واشینگتن، مقالاتی پیرامون شخصیت سیاسی مصداق نوشته‌اند که بحث درباره آنها در اینجا نمی‌گنجد. و سرانجام آنکه چهره مصداق به عنوان مظهر عزت ملی و افتخار مردم ایران همچنان می‌درخشد، کتاب‌ها و نوشته‌های مربوط به دوران مبارزات سیاسی، نخست‌وزیری، محاکمه و سال‌های زندان و تبعید او، پرخواننده‌ترین آثار تاریخی به‌شمار می‌رود.

گفتنی است که پس از گذشت سی و یک سال از وفات مصداق، هنوز امکان اجرای وصیت او که جنازه‌اش را در کنار شهیدان قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ دفن کنند، فراهم نشده است. با این‌همه هر سال روزهای ۲۹ اردیبهشت و ۱۴ اسفند (سالگرد تولد و مرگ او) هزاران تن، مزار ساده و بی‌پیرایه‌اش را در احمدآباد گلپارگان می‌کنند و خاطره‌اش را گرمی می‌دارند...

۱. همانجا، صفحات ۵۵-۵۶.

2. William O. Douglas, «The U.S. and Revolution», (Santa Barbara, Calif.: Center for the Study of Democratic Institutions, 1961), p. 10.



## ضمائم

مجموعه اسناد

تصاویر

سال شمار زندگی دکتر محمد مصدق

منابع و مأخذ

فهرست اعلام





جناب حضور کرامت زاهدی

مطابق ماده ۱۰ مصادف کتور ایجاب می نماید که نفر معین در سلسله برای مدت (هفت ماه)

حکمت تعیین می نماید اما هر چه در این خصوص مشاهده شود در این باب این دستور

بمست نخست وزیری منسوب شود و متذکر می گردم که در اصلاح امور کتور درج بحران

شماره ۱۳۴۲  
تاریخ ۱۳۴۲  
محل ۱۳۴۲  
موضوع ۱۳۴۲  
موضوع ۱۳۴۲

## وصیت نامه سرگرد دکتر اسماعیل علمیه

اکنون که مشغول نوشتن این سطور می باشم. دوروز است که فضل الله زاهدی کودتای نظامی کرده و حکومت را در دست گرفته است و دکتر مصدق در بازداشت نامبرده است. من باز پرس پرونده کودتای ۳۲/۵/۲۵ بودم. اغلب سران حکومت فعلی یا در بازداشت من بودند و یا دستور جلب آنها را داده بودم. اکنون بطوری که جناب سرهنگ هشترودی پدر خانم اظهار داشته، گویا به دژبانی دستور داده شده که من و سرهنگ شایانفر، دادستان فرمانداری و سرهنگ فرجادی معاون وی و سروان دکتر مؤدب میر فخرانی معاون اینجانب را دستگیر نمایند، چون سرباز هستم مایل نیستم مانند عده ای فراری باشم و خودم را پیش وجدان خودم سربلند و بی تقصیر می دانم. فردا طبق معمول به قسمت مربوطه ام خواهم رفت، ممکن است بازداشت گردد و چه بسا بعلت اینکه، آنطور که این دولت از ابتدای امر نشان داده، چندان پای بند به مقررات و قوانین نیست مرا که باز پرس هستم، بعلت استقلال قضات حق بازداشت ندازند (و) باید تکلیف مرا، در صورت احراز تخلف، دادگاه عالی نظامی تعیین نماید و نمی توانند بازداشت نمایند، مرا بازداشت نموده و آزار و اذیت نمایند و یا منجر به نیستی من گردد، لذا برای روشن شدن ذهن فرزندان دلپندم در آینده، که بغلط قضاوت ننمایند، آنچه در مورد این پرونده در ذهنم مانده و حاکی از عملیات دولت فعلی است برشته تحریر در می آورم.

روزیکشنبه صبح ۳۲/۵/۲۴ برخلاف معمول موثقی که هنوز خواب بودم و آفتاب زده بود، درب زدند. پاسیانی مرا خواست که شما را از فرمانداری نظامی می خواهند. علت را پرسیدم، یواشکی گفتم: دیشب کودتا شده، فوراً لباس پوشیده بدون خوردن چای و اصلاح صورت به خیابان آمدم. دو نفر دیگر، سرهنگ دانش و سرگرد دکتر فروزین (ناخوانا) در جیب منتظر من می باشند که به فرمانداری نظامی آمدم، از آنجا به دژبانی رفته خود را به سرکار سرهنگ معینی معرفی نمودیم که چه خبر می باشد ایشان نیز خبر موثقی نداشتند. گفتند سه نفر بازداشت گردیده اند. تا ساعت ۷ صبح اعلامیه دولت مبنی بر اینکه دیشب

گارد سلطنتی می خواست کودتا نماید. سرهنگ نصیری و ستوان ریاحی و سرهنگ آزموده بازداشت گردیده و کودتا با عدم موفقیت منجر شده منتشر نمود. یک مدتی آنجا بودیم تا تمام بازپرس (ها) و سرهنگ شایانقر و سرهنگ فرجادی و سرهنگ امین پور دادستان تجدید نظر مرکز به دژیانی آمدند. مدتی بحث بود که رسیدگی به این عمل در صلاحیت چه مقاماتی می باشد. بالاخره پس از جر و بحث اکثریت نظر داشت که در صلاحیت فرمانداری نظامی است. نمی دانم بدبختانه یا خوشبختانه، پرونده امر به اینجانب ارجاع شد. این پرونده عبارت بود از دو برگ یادداشت ریاست ستاد ارتش سرتیپ ریاحی، مبنی بر اینکه شب پیش گارد سلطنتی، دکتر فاطمی، زیرک زاده و مهندس حق شناس را در خانه شان دستگیر و چون اینجانب در خانه نبودم، موفق به دستگیری من نشدند و سرهنگ نصیری بعداً با چند کامیون سرباز و زره پوش به خانه نخست وزیر رفته و قصد دستگیری وی را داشته که با ستوان ریاحی بازداشت می گردد و سرهنگ آزموده که تلفنخانه بازار را قطع نموده بود و به فرمانداری نظامی آمده بود، دستگیر می گردد.

پس از ارجاع پرونده به اینجانب، سرکاران سرگرد جم زاد - سروان دکتر مؤدب میر فخرانی و سروان بهزادی سمت معاون اینجانب تعیین گردیدند که به سرعت به پرونده رسیدگی نمائیم. در ابتدای امر که از سر کار سرهنگ نصیری بازجویی بعمل آمد معلوم گردید که ایشان روز پنج شنبه صبح از رامریا (کلاردشت) بقول خودش با دو فرمان و یک پیام به مرکز حرکت نموده به این ترتیب که دو کاغذ مارکدار سفید که ذیل آنها را اعلیحضرت همایونی توشیح فرموده بودند، در دست داشته، نزد هیراد رئیس دفتر مخصوص آمده اظهار می دارد که در این دو کاغذ سفید مهر، متن این دو مینوت را که خط خوردگی داشته یکی بخط خود در مورد عزل دکتر مصدق و دیگری به خط کسی که معلوم نشد، در مورد نخست وزیری کسی که اسم آنها در آن مینوت نوشته نشده بود، بنویسد و اسم نخست وزیر جدید را سرلشکر زاهدی قید نماید. بعداً که فرمان به نظر اینجانب، صبح آنروز منتشر شد، حتی با مینوت اصلی هم عبارات و مفادش فرق داشت، زیرا در مینوت اسم زاهدی در وسط می بایست قید شود، در صورتی که در فرمان منتشر شده در بالای فرمان اسم ایشان قید شده و در متن فرمان ذکر کلمه شما، شده و مینوت آنها فرق داشت.

سرهنگ نصیری دلایل قانع کننده مبنی بر اینکه به چه استادی می گوئی این مینوت ها به دستور اعلیحضرت همایونی نوشته شده و چطور پاراف نگردیده است، نداشت. می گفت دلیلش بردن سفید مهرها می باشد. وقتی اظهار می شد ممکن بود اعلیحضرت همایونی سفید مهر را به منظور دیگری توشیح نموده اند (و) شما بدین منظور استفاده کرده اید، جواب قانع کننده دیگری نداشت و دو موضوع دیگر اینجانب را بیشتر به شک می انداخت که فرامین

جعلی باشد، یکی اینکه طبق اظهار خودش فرمان عزل نخست وزیری جناب آقای دکتر مصدق تاریخ نداشت که زاهدی دستور داده بود که بروند آقای هیراد تاریخ ۲۴/۵/۳۲ قید نماید (در صورتی که فرمان نخست وزیری سرلشکر زاهدی که بعداً منتشر شد، روز ۲۲/۵/۳۲ بود، به این ترتیب که در عرض دوروز، دو نخست وزیر در کشور وجود داشته است که غیر معقول می آید) دیگر اینکه اعلیحضرت همایونی، از ابتدای سلطنت تا کنون از لحاظ احترام به قوانین اساسی و سنن، در دوره های فترت، هیچوقت نخست وزیر را معزول نفرموده، بلکه همیشه در اثر رأی عدم اعتماد یا استعفا، دولت قدیم رفته و دولت جدید نیز با تمایل مجلس و نظر (فرمان) ملوکانه تعیین می شده، این موضوع اینجانب را به شک می انداخت که فرامین از جانب مقام همایونی به این منظور توشیح نشده است. بخصوص که اعلیحضرت همایونی همیشه احترام به افکار عمومی می گذاشتند. در این اواخر که در حدود دو میلیون از افراد کشور به انحلال مجلس هفدهم و تأیید نظر دولت رای داده بودند، بعید به نظر می رسید که پس از این رفتارند چنین فرمانی صادر فرموده باشند. با توجه به دلایل بالا بنظر می رسد که بیگانگان به دستکاری زاهدی و سرهنگ نصیری و عده ای از سران ارتش این توطئه را به منظور اجرای کودتای نظامی و سقوط دولت فراهم آورده باشند. بخصوص که در این اواخر، آیزنهاور، اظهارات خلاف واقع و زننده ای در مورد ایران نموده بود و اظهار داشته بود که بهر قیمتی هست جلوی کمونیستها (که نیروی آنها در مقابل نیروی ملیون صفر و جزئی بود) گرفته خواهد شد، حاکی از نظر دولت آمریکا به اقدامات شدید بوده است. تهران مصور نیز از قول خبرگزاریهای انگلیسی در هفته قبل نوشته بود که اعلیحضرت همایونی می خواهند از دست اقدامات کمونیستها از کشور بروند. عصر که اعلامیه منتشر شد، اعلیحضرت همایونی به بغداد مسافرت کردند، برای من حتم حاصل شد که با پیش بینی انگلیسی ها که می دانستند کودتای نظامی متعجب به عدم موفقیت خواهد شد، چون کودتا را آمریکائی ها بدون اطلاع مقام همایونی به دست نزدیکترین افراد مقام سلطنت انجام داده بودند، اعلیحضرت چون خواهند دید بدین وسیله توهین بزرگی که بوی شده... و ملت قبول نخواهد کرد، (کودتا) بدون دستور وی بوده است از کشور مسافرت خواهند کرد. به نظر من این پیش بینی تهران مصور و رفتن اعلیحضرت همایونی این موضوع را کاملاً تأیید می نمود والا معقول نبود با این نقشه وسیعی که آمریکائی ها کشیده بودند، کمتر گمان می رفت که موفق نشوند (ناخوانا) و روزنامه های انگلیس چنین خبری را یک هفته پیش منتشر کنند.<sup>۱</sup>

این موضوعات و دلایل موجب گردید که بعقیده شخص اینجانب مقام شامخ سلطنت برای

۱- در اینجا دکتر علیه سعی کرده است با شاه طرف نشود تا اگر این یادداشت ها کشف شد مزاحمت بیشتری برای او فراهم نگردد.

این کشور لازم بوده و اعلیحضرت همایونی در طی مدت سلطنت خود جز نیکی به این ملت عمل دیگری نفرموده و در مورد وقایع آذربایجان نیز حق بزرگی به گردن ملت ایران دارند، سعی می‌کنم اشخاص خائنی که موجب رفتن ایشان از ایران شده‌اند دستگیر و کلیتاً به مجازات برسند.<sup>۱</sup>

تا ساعت ۹ شب روز ۲۷/۵/۳۲ که از سرهنگ زند کریمی بازپرسی شد (و هنوز انگشت بیگانگان در موضوع کشف نشده بود، نتیجه تحقیقات بشرح زیر بوده است):

پس از آمدن سرهنگ نصیری از رامسر، فوراً نزد هیراد رئیس دفتر مخصوص رفته دو فرمان را به آن نحو دستور می‌دهد بنویسد و مکان سرلشکر زاهدی را نمی‌داند. پس از زحمت زیاد، ساعت ۲۳ روز ۲۲/۵/۳۲ (بعداً گفت تلفن کردند که اودشیر پسر سرلشکر زاهدی ماشین آورد وی را برد) گفت... نزد وی رفته و قرار بود کودتا در ۲۳/۵/۳۲ انجام گیرد ولی چون فرماندهان را موفق نمی‌شوند جمع کنند، صبح شنبه ۲۴/۵/۳۲ سرهنگ نصیری تلگراف می‌کند به سرهنگ کمرانی (این تلگراف بعداً توسط رکن دوم کشف... شد روزهای اول از وجود آن اطلاعی نداشتیم) (که) چون موفق نشدیم فرماندهان را جمع آوری کنیم، عمل ۲۴ ساعت به تأخیر افتاد و خیلی مخفیانه عمل می‌شود. روز شنبه نیز از بقیه فرماندهان که سرهنگ آزموده و سرهنگ زند کریمی بود نزد سرلشکر زاهدی بوده‌اند. او به آنها فرمان را (ناخوانا) نشان داده و ماموریت آنها را گوشزد می‌کند تا شب وارد عمل گردند. ضمناً اغلب افسران که اسامی آنها در آینده برده خواهد شد، محقق گردید و بعضی هم اعتراف کرده‌اند که خانه سرلشکر زاهدی رفته بودند. ضمناً اغلب جلسات افسران در خانه سرهنگ ستاداخوی، سرهنگ شهربانی حمیدی و خانه تیمسار بانماقلیچ و خانه سرلشکر زاهدی بوده است.

آنشب نقشه بدین نحو بوده است که اولاً سرلشکر زاهدی، سرتپ دفتر و سرتپ دادستان و سرتپ گیلان‌شاه و عده دیگر از امرای ارتش و غیر نظامی‌ها (که اسامی آنها برای بازپرسی روشن نشده، گویا در آینده وزرای کابینه وی می‌بایست باشند) می‌بایست در تخریش، باغ فردوس خانه سهیلی که در اختیار رشیدیان بود، جمع شوند و سرهنگ نصیری قرار بوده یک افسر و چند نفر سرباز برای محافظت آنها به خانه مزبور اعزام دارد که در آن شب سرهنگ نصیری به سرگرد خیرخواه دستور می‌دهد با هفت نفر سرباز به خانه مزبور برود. افسر مزبور به محل مزبور رفته مشاهده می‌کند کسی نیست ولی باغبان خانه اظهار می‌دارد که میوه و شیرینی زیادی خریداری شده ولی کسی نیامده است و خود رشیدیان نیز آنجا نمی‌باشد، که او حدود دو ساعت بیشتر آنجا مانده، چون می‌بیند نیامدند بر می‌گردد. گویا زاهدی مطلع می‌شود که خانه مزبور را حتماً مقامات دولتی قبلاً کشف کرده‌اند و یا چنین سوء ظنی

۱- این برداشت هم به همان دلیل است. دکتر علییه همه خرابیهای سلکت را از جانب شاه و دربار می‌دانست.

می برد، قرار می شود که در جای دیگر جمع شوند که این محل برای باز پرس روشن نشد، ولی برای آوردن سرباز و افسر، سرتیپ هوآشی گبیلانشاه با اردشیر پسر زاهدی به کاخ سعدآباد رفته اند و این موقعی بوده که سرگرد خیر خواه رفته بوده که وی را پیدا نمی کنند. می آید به باغشاه که در آنموقع سرهنگ نصیری آنجا آمده بود. در این مورد و تعویض شدن محل تجمع و چه بسا دستورات دیگر، با وی مذاکره می کنند.

مأموریت گارد سلطنتی در کودتای یکی حفاظت جان سر لشکر زاهدی در تخریش و آمدن آن عده به شهر که در بالا گفته شد.

۲- دستگیری دکتر فاطمی - مهندس زیرک زاده - حق شناس - تیمسار ریاحی و هر کسی و یا شخصیتی که در خانه آنها باشد. این مأموریت با دو کامیون سرباز و یک ارابه توسط سروان شفاقی، مستوان یکم اسکندری، مستوان یکم تراقی و ستوان جعفری انجام و در خانه تیمسار ریاحی نیز که با مقاومت پاسدارها روبرو می شوند، یک تیر از طرف پاسداران و یک تیر از طرف مهاجمین تیراندازی و کلیه پاسدارها را خلع سلاح می نمایند (ضمناً چون پاسدار متوجه می شود که طرف سرباز است، موضوع را متوجه نشده گول میخورد و از ادامه تیراندازی خودداری و دستگیر و خلع سلاح میگردد).

پس از دستگیری، آنان را به کاخ سعدآباد برده مدتی آنجا بازداشت و بعد طبق دستور قبلی آنها را سوار کامیون نموده بشهر می آورند و در هیچ کجای شهر مواجه با مقاومتی و یا ممانعتی از طرف مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی نمی گردند (در این توطئه سرتیپ مدبر رئیس شهربانی و سرهنگ اشرفی فسرماندار نظامی نیز دست داشته اند) که متهمین از همکاری آینده آنها صحبت هائی نموده اند) تا اینکه بجلومستاد ارتش می رسند و قرار بوده طبق اظهار سرهنگ نصیری در آنجا به دستور نخست وزیر جدید که در یکی از محل های وزارت دفاع ملی - ستاد ارتش و یا باشگاه افسران می بایست در آنموقع باشد با جناب آقای دکتر مصدق که می بایست در آنموقع دستگیر شده باشند، به هر محلی که بفرمایند برفتند بازداشت نمایند. در این موقع بطوری که در آینده گفته خواهد شد، بعلت دستگیری سرهنگ نصیری و باز داشت وی در ستاد ارتش نقشه عقیم مانده بود.... سرهنگ نصیری بنحسب ریاست ستاد ارتش که نمی دانستند بازداشتی ها (متظور دکتر فاطمی، مهندس زیرک زاده و مهندس حق شناس اند) داخل کامیون هستند، دستور می دهد کامیونها بکاخ سعدآباد مراجعت نمایند آنها نیز بدون اینکه علت را بفهمند به کاخ مراجعت می نمایند.

۳- سرهنگ نصیری علاوه بر دستورات لازم مبنی بر محافظت کاخ، به ستوان قادری دستور می دهد ارتباط تلفنی را کاملاً با شهر قطع نماید که دستورات متناقض دستور وی از طرف شهر به کاخ صادر نگردد و یک جیب با بیسیم که ریاست آن با سرگرد رکنی بوده همراه خود



میبرد که ارتباط توسط بی سیم مزبور ابلاغ گردد:

۴- مأموریت چهارم سرهنگ نصیری، ابلاغ فرمان عزل نخست وزیر، که مبنی بر آن بخط خودش بوده به دکتر مصدق بوده و بعد بردن وی نزد نخست وزیر جدید که در صورت مقاومت می بایست با کمک واحدهائی که سرهنگ آزموده و سرهنگ خسروپناه و سرهنگ زند کریمی به آنجا می آوردند، حمله و نخست وزیر را دستگیر نمایند. ضمناً باید اضافه نمود که طبق اظهار سرهنگ آزموده گویا ابلاغ فرمان عزل نخست وزیر ابتدا با سرتیپ دفتری بوده که از لحاظ قوم و خویش بودن با دکتر مصدق بهتر و راحت تر انجام می شده، ولی معلوم نیست (چرا) بعداً این مأموریت به سرهنگ نصیری داده شده است. گویا سرتیپ دفتری به علت مأموریت های مهم دیگری که می بایست انجام دهد، انجامش مقدور نبوده، به عهده سرهنگ نصیری گذاشته.

سرهنگ نصیری با ستوان ریحی- سرگرد فردوست- سرگرد رکنی- ستوان جهان بین و گویا چند نفر دیگر از کاخ سعد آباد به شهر آمده، به باغشاه میروند و در آنجا به افسران گارد که در آنجا بوده اند، مثل سعد آباد، ابتدا نطقی در (باره) بدی اوضاع کشور و اینکه توده ایها بر اوضاع مسلط شده اند و ارتشی ها با آنها همکاری می کنند، برای آنها کرده و بعد می گوید که اغلب حضرت همایونی نظر به این ترتیب دکتر مصدق را از نخست وزیری عزل نموده اند و اکنون می روم حکم را به وی ابلاغ نمایم. به هر کدام از افسران مأموریتی ابلاغ و به سرگرد فردوست دستور می دهد به جمشیدیه رفته ببینند واحدهای خسروپناه و زند کریمی حرکت کرده اند که او هم حرکت نماید. (فردوست) مراجعت نموده می گوید واحدها حرکت کرده اند که او هم با دو کامیون سرباز و یک زره پوش و یک جیپ بی سیم و چند سواری بطرف (خیابان) کاخ حرکت می کند. ضمناً در طی مدتی که در باغشاه بوده با سرتیپ هوائی گیلان شاه و سرهنگ خسروپناه و سرهنگ آزموده ملاقات و چون مطمئن می شود که هر کدام مأموریت خود را انجام داده اند، حرکت می نماید، قوای خود را در سردرب سنگی (مقابل کاخ شهری شاه) خیابان پاستور نگاه می دارد و می بیند چند کامیون سرباز هم توسط سرهنگ آزموده به فرماندهی ستوان بلاری در آنجا ایستاده است. خودش در معیت چند افسر با ماشین سواری بطرف خانه نخست وزیر می رود. در آنجا با سروان فشارکی که افسر انتظامی خانه مزبور بوده ملاقات می کند و می گوید که نامه ای از طرف اعلیحضرت همایونی برای نخست وزیر داریم. (فشارکی) اظهار می کند بدهید من ببرم. (نصیری) می گوید ترا نمی شناسم بگوئید سرهنگ دفتری بیاید. سرهنگ دفتری در حالیکه با عده ای مراقب هستند بیرون آمده، نامه را گرفته... پس از مدتی گویا حدود نیم ساعت رسید آنها می آورد که در این موقع سرهنگ ممتاز از کلانتری ۱ با اربابها به دستور رئیس ستاد ارتش جلوی خانه نخست وزیر آمده، سرهنگ نصیری را با

غافلگیری بازداشت می نماید و به ستاد ارتش می برد. ضمناً فراموش کردم بنویسم موقعی که سرهنگ نصیری در باغشاه بوده، ریاست ستاد ارتش (ناخوانا) اخبار روز قبل و توصیه مهندس زیرک زاده و حق شناس پس از خوردن شام مجدداً به ستاد ارتش مراجعت و تیمار گیانی، معاونت ستاد ارتش را جهت بازدید به باغشاه اعزام می دارد (ساعت ۱۰ شب) و سرهنگ نصیری وی را توسط افسر نگهبان گویا ستوان آزمون در اطاق افسر نگهبان بازداشت می کند، و نیز رئیس ستاد ارتش چون متوجه می شود دیر شده، نگران شده به باغشاه تلفن می کند می بیند تلفن آنجا کار نمی کند. به سرهنگ ممتاز که در کلانتری ۱ بوده تلفن می کند، در این موقع که سرهنگ ممتاز توسط افراد محافظ خانه نخست وزیر از آمدن سرهنگ نصیری مطلع شده بود، مراتب را بوی تلفن می کند که از طرف رئیس ستاد دستور دستگیری سرهنگ نصیری صادر می گردد. دو کامیونهای سرباز گارد که متوجه موضوع می شوند و می بینند که معقول نیست که در مقابل اربابها عملی انجام دهند و قوای کافی.... نیامده و اربابهایی که قرار بود توسط دو نفر هم قسم آنها (گویا سرگرد کاوسی و سروان صاعدی) غافلگیر شده در کلانتری ۱ سوار آنها شده بدرج خانه نخست وزیر آورده و حمله نمایند در دست قوای دولتی است، به باغشاه بر می گردند که بعداً سرهنگ ممتاز به باغشاه فرستاده می شود و مرتباً گیانی را از بازداشت مرخص می نمایند.

**مأموریت سرهنگ آزموده:** نامبرده قرار بوده که تلفنخانه بازار را اشغال و دو کامیون سرباز یکمک سرهنگ نصیری بفرستد که دو کامیون سرباز را از باغشاه به فرماندهی سروان بلازی اعزام و بعد با یک کامیون سرباز نزدیک میدان اعدام که مرکز تلفنخانه است رفته ... با تهدید اسلحه متصدی تلفنخانه را مجبور می کند که فیوز باطری را بردارد و (آترا) یا خود می برد و یک نفر در آنجا می گمارد (و از آنجا) به باغشاه و خیابان کاخ سرکشی نموده در خیابان کاخ متوجه می گردد که سرهنگ نصیری بازداشت گردیده، به سروان بلازی دستور می دهد با سربازان به باغشاه مراجعت نمایند و بعد به میدان اعدام رفته پس از دو ساعت و نیم تلفن را وصل می کند. در حدود ساعت ۱۰ بعد از نیمه شب بوده که به فرمانداری نظامی آمده، بعنوان اینکه عبور لازم دارم، پس از گرفتن کارت عبور مراجعت در این ضمن دستور بازداشت وی از طرف ستاد ارتش صادر و در آنجا بازداشت می گردد. به این نحو ایشان کلیه مأموریت محوله را بخوبی انجام داده بود.

**مأموریت سرهنگ زند کرمی:** بطوری که بخاطرمانده، گویا اشغال تلفنخانه اکباتان بوده، بعلم همکاری فرمانداری (نظامی) و شهر بانی در آن شب، چه بسا انجام داده باشد ولی گزارش نرسیده بود خودش اظهار داشته که نکرده ام (بعد از اظهارات روز ۲۸/۵/۳۲ خیلی از موضوعات را افشا نموده بود، من بعلم اینکه بعد از ظهر نرفتم موفق به مطالعه آن نشدم)

**مأموریت سرهنگ خسرو پناه:** آوردن یک واحد از تیپ مربوطه به جلوی کاخ بوده که به سردستگی سروان سپهر فرستاده بود که گویا عمل واحد مربوطه بعلت بودن سرهنگ ممتاز در کلاستر... ختشی شده بود، نتوانسته بود با بودن فرماندهی تیپ (سرهنگ ممتاز)... عملی انجام دهد والا با سابقه ای که سروان سپهر از روزه اسفند جلوی مجلس داشته که تفنگ سربازان را گرفته و مردم (را) بر علیه دولت می شورانده و روی دوش مردم سوار بوده متأسفانه بعلت همکاری فرمانداری (نظامی) و دژبانی اینجانب موفق به پیدا کردن وی، بعلت نداشتن نام کوچک (او) نشده بودم، کاملاً روشن است که یک انتخاب کاملاً به جا و به موردی بوده است. ضمناً با توجه به اینکه اول شب سرهنگ خسرو پناه - سروان سپهر - سرگرد سپهر - سرگرد صفائی و عده ای دیگر در بوت کلاب جمع شده، بعداً از آنجا به جمشیدیه رفته و نامبرده را با واحد مربوطه فرستاده و بعد به باغشاه آمده و سرهنگ نصیری را مطمئن نموده معلوم است که مأموریت خود را انجام داده بوده است.

سروان فشارکی قبل از آمدن سرهنگ نصیری، سرگرد کاوسی و یک افسر دیگر را، گویا طبق تحقیقات بعدی، سروان صاعدی بوده، در خیابان کاخ می بیند، که طبق دستور سرهنگ دفتری دوباره بر می گردد آنها را که بشمال می رفته اند تعقیب نماید، می بیند که در خیابان جسم مجدداً سرازیر شده اند به جنوب که چون کاملاً مظنون می گردد که اینها بعد از نیمه شب گاهی (بطرف) شمال و گاهی جنوب می روند، دستور تعقیب آنها را صادر می نماید چه بسا همین هوشیاری سروان فشارکی و سرهنگ ممتاز موجب می شود که آنها نتوانند (ناخوانا) با ارباب های جنگی (ناخوانا) شده به خانه نخست وزیر حمله نمایند. ضمناً سروان فشارکی پس از تعقیب آنها در موقع مراجعت در سردرب سنگی متوجه کامیونها شده و آنها نیز متوجه سروان فشارکی می شوند و می گویند فشارکی است و بفوریت حرکت می کنند. وی (فشارکی) مظنون شده براننده جیب دستور می دهد سرعت برود. وقتی نزدیک چهارراه حشمت الدوله میرسد از سربازان محافظ آنجا سؤال می کند که شما عده تان در سردرب سنگی می باشند آنها می گویند خیر، بیشتر مظنون شده بطرف خانه نخست وزیر حرکت (می کند) و در آنجا مواجه با سرهنگ نصیری شده که بعداً به اطلاع سرهنگ دفتری رسانده و افراد را دستور فشنگ گذاری داده و در محل ها مستقر و به سرهنگ ممتاز نیز خبر می رسانند که منجر به قضایای بالا می شود.

ضمناً بهتر است گفته شود که سرگرد فولادوند در روز ۲۴/۵/۳۲ صبح به عباس فریور مستخدم خانه نخست وزیر که قوم و خویش وی بوده، اطلاع داده بود که سرهنگ نصیری در روز پنج شنبه به این عنوان که عده ای از ارتشی ها یا توده ای ها همکاری کرده و قصد دخول و حمله به کاخ سعد آباد را دارند، دستور داده است (نظامیان) بحال آماده باش باشند آنشب

عباس فریور، یک موتورسیکلت سوار به کاخ سعد آباد، نزد سرگرد فولادوند فرستاده نامه‌ای می‌نویسد که حال بچه چطور است چون می‌دانسته منظورش چه می‌باشد و در جلو افسران هم نمی‌توانسته نامه بنویسد، می‌گوید ممکن است شب خیرهایی باشد بابا بزرگ را خبر کنید منظورش این بود که سایرین خیال کنند او در مورد وضع بد بچه که ممکن است عواقبی داشته باشد، به بابا بزرگش خبر دهد ولی منظور این بود که به بابا بزرگ که منظورش دکتر مصدق بوده خبر دهند که وضع خراب است، خبری هست به این ترتیب با توجه به اینکه موقع حمله ۲۴ ساعت به تأخیر افتاده بود و روزنامه‌ها هم بسته گریخته خیرهایی نوشته بودند، آتش و قوع کودتا پیش بینی می‌شده که دستورات لازم از طرف ستاد ارتش صادر شده بوده است. از جمله به سرهنگ ممتاز دستور داده بودند شخصا در کلانتری ۱ بوده با ارباب‌ها مراقب باشد. به سرهنگ شاهرخ (فرمانده تیپ) دستور داده بودند که با ارباب‌های جمعی خود رابطه بین پادگان جحشیدیه و شهر را قطع نماید. وی ابتدا در آنجا در آب نمای کرج خیابان پهلوی و بعد در میدان ۲۴ اسفند قوای خود را به سرپرستی سرگرد مؤید و فرماندهی خودش مستقر نماید. آنچه سرگرد مؤید در میدان ۲۴ اسفند مشاهده می‌کند، یکی رفتن تیمسار گیلان‌شاه (هوانی) و سرلشکر باقاعقلج از میدان ۲۴ اسفند (که نفهمیده بود از جاده کرج آنجا آمده‌اند یا از باغشاه) به سمت مشرق، در مسیر خیابان شاهرخ حرکت کرد. و یکی هم مخبر یونایتد پرس بوده است. بعد از خنثی شدن کودتا، این واحد مأمور خلع سلاح افراد گارد پادگان باغشاه و کاخ سعد آباد گردید که (افراد را) خلع سلاح می‌نمایند.

در این پرونده علاوه بر اینکه چند تن از متهمین اعتراف کرده‌اند که سرهنگ اشرفی و مرتب مدبر گرچه قرار نشده رسماً وارد عملیات شوند، ولی قبول کرده‌اند که مخالفتی نشان نداده و در صورت موفقیت (ناخوانا) همکاری نمایند در جریان قضیه روشن شد که نامبردگان همکاری کامل نموده، ماشین‌های مخالفین در تمام شهر، بطوری که گفته شد فعالیت می‌کردند. حتی سرهنگ آزموده که مثل سایرین کارت عبور نداشته تا ساعت ۲-۱ بعد از نیمه شب در خیابانها بوده چون در آن موقع تصور می‌کند که ممکن است دستور جدیدی صادر (شود) و جلو او را بگیرند، به فرمانداری نظامی آمده از همکاریاش کارت عبور می‌گیرد که در موقع بیرون آمدن (از فرمانداری نظامی) به دستور سرهنگ نادری که گویا طبق دستور ستاد بود، توقیف می‌گردد.

غیر از همکاری مقامات بالا، رکن دوم ستاد ارتش که گویا مرتب سیاسی رئیس آن بوده و سرگرد مبصر رئیس شعبه تجسس آن، با این کودتاجی‌ها همکاری و همراهی نمودند، دلیل آن اولاً این است که مأمورین کلانتری می‌گویند یک ماشین بشماره ۱۰۹۰ از دربند می‌آمده که جلوش را می‌گیرند (بعد از نیمه شب) می‌گویند من رئیس ستاد ارتش هشتم تلفن

کرده‌اند، باید فوراً بروم شهر، شما شماره ماشین را بردارید که بعد معلوم شد سرتیپ سیاسی سرنشین ماشین بوده است و دیگر اینکه رکن دوم ستاد ارتش که معمولاً (از) یک چیز جزئی از قبیل سرقیت و یا کسی حرفی بزنند مستحضر بوده، چطور قضیه‌ای به چنین بزرگی در واحدهای مختلف ارتش بگذرد و تباتی کنند مستحضر نشود، حتی گزارش در این مورد ندهد دکتر میرفخرایی که از طرف من مأمور بود که پرود از خانه‌های تیمسار ریاحی و دکتر فاطمی عکس برداری کرده و باز پرسی کند، رکن دوم شعبه تجسس یک افسر همراه او کرده بود که عملیات را جاسوسی نماید. بطوری که او (میر فخرایی) مجبور می‌شود او را از اطاق بیرون کند، ضمناً خود سرگرد مبصر نیز بدون مقدمه بوی گفته بود که رئیس ستاد از ما توضیح خواست که چرا قبلاً این موضوعات را کشف نکردید، گفتیم که متوجه نشدیم. این اظهارات بدون مقدمه وی حاکی از اضطراب درونی نامبرده که مجبور به افشای آن گردیده است (می‌باشد) بعداً در روز ۲۸/۵/۳۲ کودتای دوم انجام شد، آنروز نیز سرگرد مبصر مردم را تشجیع به حمله به دژ بانی جهت آزادی متهمین می‌نموده که دستگیر و بازداشت و همکاریش روشن شد و بطوری که شنیدم سرتیپ سیاسی هم فرمانده دژ بان شده است. در ازای خدماتش.

از همکاران دیگر سرتیپ دفتری بود که بطوری که سرگرد غیر خواه و چند نفر دیگر از افسران گارد اظهار داشته بودند می‌بایست رئیس شهر بانی شود. آنروز نیز با سر لشکر با تمام قلیچ و دیگران نزد زاهدی بودند و قرار بود که گارد ملج گمرگ را بنفع کودتا وارد عمل نماید، چنانچه در کودتای دوم انجام (داد) و بعد رئیس شهر بانی شد. در مورد ایشان من با توجه بسوابق و اظهارات اشخاص از روز اول بدادستان گفتم این شخص باید دستگیر گردد. نامبرده با نخست وزیر مشورت و نخست وزیر فرموده بودند که چون قوم و خویش من است متهمین بیخود اسم او را می‌برند ولی خودشان نیز کمی با حرف دادستان مظنون شده بودند، بطوریکه دادستان می‌گفت نخست وزیر گفته بود دیشب سرتیپ دفتری بر خلاف معمول بدون مقدمه به من تلفن کرد که حاضر برای انجام هر گونه خدمتی است که نخست وزیر تعجب کرده بود و گفته بود خبری نیست. (چه بسا این تلفن را کرده بود بینه نخست وزیر از موضوع مطلع شده و پیش بینی کرده یا نه، که اگر پیش بینی کرده عملیات را به تأخیر اندازد) مع هذا نخست وزیر حاضر به جلب وی نشد که اینجانب بنا بر وظیفه خودم دو روز بعد نامه‌ای بامضای دادستان به رکن دوم و فرمانداری نظامی نوشتم که ایشان و سرتیپ گیلان‌شاه، سرتیپ دادستان و سرتیپ هوایی معینی را بتوان مطلع بفرستند که در مورد سرتیپ گیلان‌شاه چون در جریان تحقیقات مدارک کافی مبنی بر شرکتش بدست آمد، دادستان دستور داد او را دستگیر نمایند.

چون اسم سرتیپ معینی به میان آمد لازم است بگویم در مورد ایشان فقط یکی از افسران و

سرهنک نصیری اظهار داشته بودند که سر لشکر زاهدی گفته که سرتیپ معینی ساعت پنج بعد از ظهر اینجا خواهد بود که بلکه بتوانیم توسط وی سرهنک معینی رئیس دربان را حاضر کنیم که مخالفت نکند و نیز نصیری گفته بود که سر لشکر زاهدی قرار بود با وی صحبت کند که ما بین نامبرده و سرتیپ گیلان‌شاه را سازش دهد، ولی برای باز پرسى روشن نبود که وی قبول کرده و رفته یا نه هنوز هم روشن نیست ولی چون سروان سلیمی در اظهارات خود گفته بود ساعت ۱-۲ بعد از نصف شب وقتی از نزد سرهنک نصیری در خیابان کاخ جدا شدم برای آمدن به منزل افسر نگهبان را دیدم که می‌گوید سرتیپ معینی تا حالا اینجا بود و این وضع غیر عادی بوده است (او) بعنوان مطلع احضار شد که کودتای دوم پیش آمد، ولی رئیس ستاد ارتش مرا احضار (کرد) و در مورد وی و سرهنک قره‌نی (فرمانده تیپ رشت) فرمودند که این اشخاص مورد اطمینان هستند. متهمین مخصوصاً اسم اینها را می‌آورند که شما احضار کنید آنها دلسرد بشوند، بعداً که بخواهند اقدام کنند اینها که فرماندهان واحد من هستند جلوگیری نمایند (نمی‌دانم نظرش صحیح بود یا نه).

در مورد سرهنک قرنی موضوعی که بود این بود که در تحقیقات روشن شده بود موقی که سرهنک آزموده و سرهنک خسروپناه، به خانه سرهنک شهربانی حمیدی رفته بودند که مشاوره نموده طرح بریزند، سرهنک حمیدی اظهار کرده بود که سرهنک قرنی اکنون اینجا بود منتظر شما شد و خیلی از شما تعریف کرد، چون نیامدید رفت، ولی خود سرهنک قرنی موضوع را متکر گردید گفت فقط برای خدا حافظی آنجا رفته بود. موقی که از سرهنک قرنی بعنوان مطلع بازجویی می‌شد تا اگر مدارکی بدست آمد بازداشت گردد، رئیس ستاد ارتش آدم فرستاد که طیاره حاضر است باید الساعه (قرنی) بر پشت حرکت نماید که از وقایع احتمالی نزدیک جلوگیری نماید. قبل از اینکه من از اطابق رئیس ستاد ارتش (قبل از بازجویی بود) خارج شوم، سرهنک قرنی آنجا بودند، چون اینجانب مدرک کافی نداشتم و موضوع بی اهمیت و (ناخوانا) بود و چه بسا نظر ریاست ستاد ارتش صائب بود و با بودن وی در آنجا (رشت) کودتایی که در این مورد خبرش در رشت رسیده بود، عقیم میماند، من با بازجویی مختصری وی را مرخص نموده که ساعت ۱۳ برشت عزیمت نمود. اینهایی که در بالا نوشته شد، مربوط به عملیات و جریان ظاهری امر بود و اما باطن و ریشه آن:

سرهنک زند کریمی در موقمی که می‌بیند سرهنک نصیری موفق نشد و نمی‌تواند وارد عملیات شوند و با بودن سرهنک ممتاز در آنجا نمی‌تواند هیچگونه عملیاتی نماید، به سرهنک ممتاز (به منظور اینکه بعدها بگوید پشیمان شده و عملی انجام نداده است) می‌گوید که سرهنک نصیری خیال بازداشت نخست وزیر را دارد که سرهنک نصیری طبق دستور رئیس ستاد ارتش دستگیر و با سرهنک زند کریمی نزد ریاست ستاد ارتش فرستاده می‌شود. سرهنک

زند کریمی نیز صبح بدژبانی جهت روشن شدن وضع تحویل میگردد.

روزهای اول سرهنگ زند کریمی که خیلی می ترسید اظهاراتی نمی کرد ولی وقتی اظهارات دیگران بخصوص سرهنگ آزموده برایش گفته میشد که دیگران می گویند شما این کار را کرده اید خیلی متوحش می شد. از طرف اینجانب به باز پرسان معاون دستور داده شده بود که ماده ۷۹ قانون مجازات عمومی در مورد مفسده جویانی که اسرلر را قاش نمایند از مجازات معاف خواهند شد، برایش گفته شود که تو چون قبلاً اطلاع داری (اگر) موضوع را قاش نمائی از مجازات معاف خواهی شد، حاضر شد که حقایق را بگوید در ساعت ۱/۲۰ روز ۲۷/۵/۳۲ یک صفحه از تحقیقات وی را که سروان بهزادی کرده بود، نزد اینجانب آوردند که من وقت نکردم مطالعه کنم، فردا صبح خواندم، که مربوط به ابتدای امر بوده است به این نحو که: سرهنگ ستاد اخوی وی را دیده با او در شمیران نزد سرهنگ فرزنانگان رفته و سه نفری با هم به تهران آمده سفارت آمریکا رفته (روز ۱۴/۵/۳۲ دو روز بعد از فراندن تهران) در آنجا طرح عملیات و کارها ریخته می شود. دوباره بکروز دیگر سرهنگ اخوی وی و سرهنگ فرزنانگان با آن آمریکائی در کیلومتر ۱۹ جاده کرج، به باغ تیمسار با تمانقلچ رفته و در آنجا باز تهیه طرح ها را در نزد وی که می بایست رئیس ستاد ارتش آینده کشور شود ریخته و بعد عده از افسران را هم قسم می نمایند و اغلب اینها را نزد زاهدی برده و آنها متعهد می شوند که اگر فرمان همایونی صادر شود، اقدام خواهند کرد. بعد از طرف آمریکائی ها به مقام همایونی فشار می آورند که سرلشکر زاهدی را نخست وزیر کند. او قبول نمی کند همان آمریکائی براسر نزد اعلیحضرت همایونی رفته او را وادار می کنند که قبول نماید (طبق اظهار سرهنگ زند کریمی) در مقابل دولت آمریکا سلطنت وی را تضمین نماید که بر می گردد که سرهنگ نصیری با آن فرامین سفید به مرکز می آید (از اینکه فرامین یا بودن اوراق مارکدار در راسر نوشته نشده، چه با عدم تمایل اعلیحضرت به این موضوع بوده والا دلیل نداشت که سفید مهر امضا نماید. چون اصرار کرده اند ممکن است حاضر کرده باشند که ایشان سندی ندهند فقط دوتا سفید مهر به آنها بدهد و یا ممکن است که اصولاً تمام اظهارات آمریکائی به زند کریمی و فرزنانگان دروغکی بوده، چون باتیانی با سرهنگ نصیری توانسته این اوراق را بدست آورد، اظهار داشته که فرمان صادر شده است) که پس از انجام عملیاتی که در مورد نوشتن فرمان و مجدداً تاریخ گذاشتن توسط هیراد زاهدی و سرهنگ نصیری انجام می گیرد، اغلب فرماندهان از جمله زند کریمی - سرهنگ روحانی - سرهنگ خسرویناف - سرهنگ آزموده در آنجا حاضر شده و فرمان را به آنها ارائه می دهد و دستور انجام اوامر صادره می نماید.

روز ۲۸/۵/۳۲ از سرهنگ زند کریمی نیز تحقیقات دنبال شد که جزئیات آنرا وی کاملاً تشریح نموده بود. متأسفانه اینجانب بعلت گرفتاری زیاد در بازجویی از متهمین و مطلعین وقت

نکردم تا ساعت ۱۴ اوراق مزبور را مطالعه نمایم و در ساعت ۱۴ که بیرون می آمدم متوجه شدم وضع شهر کاملاً عوض شده است.

در مورد سرهنگ اخوی چون تشکیل جلسات در خانه وی محرز بوده اینجانب دستور دستگیری وی را داده بودم، ولی نامبرده بیمار بود یا خود را به بیماری زده بود، دستور داده شد او را به بیمارستان منتقل نمایند که بلافاصله بازجویی و در آنجا بازداشت گردد ولی رئیس ستاد ارتش به دادستان دستور داده بود که چون من به سرهنگ اخوی خیلی خدمت کرده ام و او را به این مقام رساندم و او فعلاً خیانت کرده و پشیمان شده است ممکن است فشار بیاورند در بازجویی خود کشتی نماید، فردا بازجویی گردد. نگه داشته بودیم روز ۲۸/۵/۳۲ که نمی دانم به سرگرد جم زاد دستور داده بودم و یا به سروان دکتر (میر) فخرانی که از وی در بیمارستان بازجویی گردد. چون آنروز سرم شلوع بود آنها اوراقی به من دادند که ضمیمه پرونده نمایم نمی دانم مربوط به او بود یا دیگری و آیا بازجویی شد یا نه، ولی آنچه حتم است در آخر آنروز دادستان به من گفت که سرهنگ اخوی در ستاد ارتش پیش رئیس ستاد رفته بود، خیلی متأثر بوده و گریه می کرده جریان سرهنگ فرزاتگان و سفارت آمریکا را کلیتاً گفته بود، ولی اظهار کرده بود که چون بشما (رئیس ستاد ارتش - مرتیپ ریاحی) خیانت کرده ام در مقابل خدمت هایت که خود را انتحار می کنم. هفت تیر گذاشته به مقر خودش که رئیس ستاد ترمیده بود و گرفته بود، آنهم به زحمت بطوری که دست رئیس ستاد زخمی شده بود. همان روز بدون اینکه اینجانب اطلاع داشته باشم از سرهنگ فرزاتگان در پرونده اسمی باشد، در رادیو اطلاع دادند که سرهنگ فرزاتگان خود را معرفی نماید (رفته بودند دستگیر کنند، پیدا نکرده بودند) که خیلی باعث تعجب من شد، بعداً فهمیدم که رئیس ستاد فهمیده بود بخاطر سرهنگ اخوی و مراعات وی نخوایسته بود موضوع را بگوید ولی در دستگیری اشخاص اقدام کرده بوده است و اینکه رئیس ستاد دستور داده بود که همان روز از سرهنگ اخوی باز پرسی نشود، یا توجه به این سابقه بوده است که می ترسید خود را بکشد و این موضوع را دور از جوانمردی می دانست می خواست با گذشت زمان چند ساعتی کمی آرامش پیدا کند.

باید بگویم که سرهنگ منصور پور نیز در جلساتی که در خانه سرهنگ حمیدی بوده با آرموده و خسرو پناه شرکت داشته، ولی در مورد عملیات آن شب وی بعلمت اینکه هیچکدام از بازجویی (های) وی را من نکرده بودم، موضوع خاطر منمانده است فقط آنچه در نظرم است سروان دکتر فخرانی در آخر وقت، موقع آوردن بازجویی جلسه دوم سرهنگ منصور پور به اینجانب گفت که عده ای از افسران هم قسم شده بودند که آنشب سرهنگ منصور پور - سروان سپهر - سرگرد سپهر - سرگرد امان الله صفاتی و گویا چند نفر دیگر در نظرم نیست در بوت کلاب جمع بوده اند که سرهنگ خسرو پناه آنجا آمده و مأموریتهایی به آنها داده است که سروان سپهر در



آنجا بوده (و) قرار بود بعد از ظهر از وی مجدداً تحقیق و بازداشت گردد. سایرین نیز احضار کردند.

در مورد تیمسار سرلشکر با منافع نقلی که اغلب گفته بودند رئیس ستاد ارتش بوده، توسط فرمانداری (نظامی) دستگیر و بازداشت شده بود. وی اصولاً حاضر بدادن بازجویی نبود. پس از اینکه چندین صفحه از خدمات گذشته خود و اینکه به میهن خدمات زیادی کرده بوده، دکتر مصدق قدر وی را ندانسته است و در آخر اقرار کرده بود که سرلشکر زاهدی بوی ریاست ستاد ارتش را پیشنهاد (کرده) من گفتم تا فرمان همایونی در مورد ریاست ستاد ارتش من نباشد قبول نخواهم کرد، تا آن شب ۳۲/۵/۲۴ ساعت  $\frac{1}{4}$  شب آنجا رفتم، چون فرمان نبود، ابلاغیه به خط خود سرلشکر زاهدی نوشت به من داد. من دیگر نمی توانستم کاری بکنم، چون دیدم فرمان همایونی نیست وارد اقدامات عملی نشدم.

در اظهارات شفاهی به اینجانب، ضمن دلسوزی از وضع کشور و نمک شناسی دکتر مصدق اظهار داشت وقتی پا روی دم گر به بگذارند، پنجاه میزند، ولی باز می گفت من وارد عملیات نشدم بعلمت نبودن فرمان همایونی. دست اشخاصی که ناشناس بودند آنشب دستگیر بودم چون اصلاً من وقتم صرف امور سر بازاری است. خیابانهای تهران را نمی شناسم، تا صبح ساعت ۴ در خیابانهای شمال، شهر و تجریش و شمیرانات اسیر بودم. ولی وقایع بعدی نشان داد نامبرده به فرمان همایونی علاقمند نبوده زیرا روز ۳۲/۵/۲۸ که کودتای دوم شد، بدون فرمان همایونی بر پست ریاست ستاد ارتش تکیه نمود.

آنطور که از دیگران تحقیق شده، وی قرار بوده با ارباب (جنگی) از پادگان سلطنت آباد یا جمشیدیه حرکت (کند) و در ستاد ارتش مستقر گردد که بعداً امر له را آنجا بیاورند آنشب نیز یکبار در میدان ۲۴ اسفند با تیمسار گیلان شاه (هوانی) دیده شده است بطوری که گفته شد، اصولاً قبل از اینکه چیزی بنام فرمان همایونی وجود داشته باشد، آمریکائیان نقشه وسیعی برای ساقط کردن دولت کشیده بودند. اقدامات کلیه افسران (به غیر از آنهایی که پس از نشان دادن فرمان وارد عمل شده استحضار پیدا کردند) در زمان نخست وزیری قانونی دکتر مصدق کلیتاً (متهم به) دست بندی با اجانب و خیانت به کشور می باشند علت عدم موفقیت آنها... به تأخیر افتادن ۲۴ ساعت عملیات و یا مقاومت اعلیحضرت همایونی به دادن فرمان بوده است (که روشن نیست آیا... یانه) به نظر اینجانب چون اعلیحضرت همایونی فعلاً در مقابل عمل انجام شده واقع شده است چنانچه به کشور تشریف بیاورند، موضوع را هم تأیید نمایند از ته دل نبوده چاره ای جز تأیید ندارند، چه با تاریخ با این وضع در مورد رفتار ایشان تضاد غلط نماید. این عمل فقط و فقط به دسیسه آمریکائیان در مرتبه اول وانگلیسها در مرتبه دوم (بعلمت اینکه محل جلسه را خانه رشیدیان تعیین کرده بودند که وی به غلط یا درست به نوکری آنان

معمروف است) و فقط و فقط به خاطر نفت و سرسختی جناب آقای دکتر مصدق در مورد تقاضاهای اجانب بوده است.

علت موفقیت در کودتای دوم - یکی از علل نبودن روش تند در دولت دکتر مصدق بود که سعی داشت هیچ عملی از مجرای قانونی منحرف نشود، چنانچه سر لشکر زاهدی (را) با آنهمه سوابق نخواست اقل دستگیر و بازداشت نماید و به مخالفین آزادی زیادی داده بود بطوری که هر چه ایشان می خواستند می کردند.

۲- خوش بینی نامبرده به عده ای از افسران از جمله مرتیپ دفتری، مرتیپ مدبر و سرهنگ اشرفی که سر مقامات حساس کشور بودند (همچنین فرماندهان و روسای گارد مسلح گمرک و شهر بانی و فرمانداری نظامی بودند. درست است که اینجانب دستور دستگیری مرتیپ مدبر و سرهنگ اشرفی را نداده بودم ولی مراتب توسط دادستان به عرض نخست وزیر و تیمسار ریاحی رسیده بود که این اشخاص باید دستگیر گردند و خوش باوری تیمسار ریاست ستاد ارتش از زیر دستانش بخصوص مرتیپ سیاسی و سرهنگ مبصر که به اظهارات آنها که مخالفت نکرده ایم باور نمود (و) روز اول آنها را بازداشت نمود در روز ۲۸/۵/۳۲ که اینجانب در مورد سرهنگ قرنی احضار شده بودم، ساعت ۱۱ - ۱ بود (که) وارد اطاق تیمسار ریاست ستاد ارتش شدم، دیدم به وی تلفن می کنند. پس از صحبت طرف اظهار داشت همین الان دستور می دهم، بلافاصله با عجله تلفن را زمین گذاشته به من دستور داد که در خارج باشم (و) به اطاق تیمسار کیانی رفت و دستوراتی صادر فرمود که من نفهمیدم ولی من وقوع اتفاقاتی را پیش بینی کردم که اولین دفعه بود رئیس ستاد ارتش از موضوع مهمی با خبر گردید. پس از مراجعت به دژ بانی تازه شروع به باز پرس می کرده بودم که صدای ملبس و تفنگ به گوش رسید و این موضوع تا ساعت ۱۴ ادامه داشت. در این موقع بود که به دژ بان جهت استخلاص زندانیان حمله می کردند (و) سرکار سرهنگ سررشته با کمال شرافت سربازی دفاع نمود و همه را پراکنده کرد، بطوری که خودش اظهار می داشت مشاهده کرده بود که سربازان نمی خواهند تیراندازی کنند. خودش افسر جزء را کنار رانده و دستور تیر اندازی داده بود. نیرهای هوایی خالی شده بود ولی همه متواری شده بودند. در این بین یک استوار با کارد بزرگی به سرهنگ سررشته حمله می کند در این ضمن یک سروان با تفنگی که در دست داشته به سر او (استوار) زده و سرهنگ سررشته را نجات میدهد و استوار زخمی می گردد.

ساعت ۱۴ این جانب به اتفاق سرهنگ شایانفر دادستان با جیب خارج شدیم. در خیابان شاهپور و امیریه به دستجات مختلفی برخوردیم که سوار ماشین هتند (و) مسافری آنها اغلب بچه های خردسال و افراد گارد مسلح گمرک و پاسبانان و عده ای از درجه داران هوایی بودند و کلبه ماشین ها، چراغ روشن کرده بودند که به ما دستور دادند چراغ روشن کنیم به منزل